



شماره ۱۳۵۵

ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان دژندگان پیشگام مستضعفین ایران

نشانی: میدان امام حسین (عزیزه) بازار شهرام، طبقه چهارم تلفن ۷۶۰۶۶۲

کیست که از واقعه کردستان سود می برد و کیست که ریان می بیند؟

هشدار به یسکا مبنی که آمد آئند* مستضعفین است:

نابوده گشتن همدارهای نفعه دهن وطن واقع است بار کردستان از همان ابتدای بحران این منطقه از سوی دولت و رهبران انقلاب و سهل انگاری و مسامحه کاری و ندانم کاری لبرالهایی که با سیاست گام بگام خوش میخواستند مسلک لا رده و حلقهای سمعیده ما را از فلاکت و بدبختی و سده روزی و فقر و گرسنگی نانی از حاکمیت نوم سلطه امیرالسلیم جهلخواه، برهاسد!! ناگون بحر تشدید بحران و بر انکس حتم بوده های طلورده مان را در پی ندانسته است. آغا بحران از آنجا آغاز گشت که دولسو و رهبران انقلاب، مردم راه خانه هایشان دعوت کردند خود بر کرسی مصمم و مصوب نیکه زدند و پیشروی ارزش ابروی حلقه فاعل شدند، و تشدید آن سوزمائی آغاز گشت که مبارزات خلق سمعیده مان را بر علیه امیرالسلیم جهلخواه موصوف ساجسد و خود از در بپوش و ترش با جهلخواه راکان درآمده و حصوت و عناد دشمن درجست حلقهای سمعیده را بیسی سرایه داری وایسه دیر که تنها و تنها از طریق استثمار و بهره کشی اتراف می کند و تداوم حیات و وجود دارند بدست برابرویی سپردند و از در سازش با آنها درآمدند. موج اغراض و خشم توده های رنج دیده مان در ابتدا دامگیر دولت و سپس متوجه رهبری انقلاب گشت و امروز نیز انقلاب را آماج حملات خود قرار داد ماست. انقلابی که خلق با خون عزیزان و فرزندان بخون خفیه اش آبیاریش نمود تا که امروز گلشن باروران، طراوت و حیات و حرکت به او بخشد و به آئنده اش امیدوارش سازد، تا که امروز از قید و بند سلطه امیرالسلیم جهلخواه و سرمایه داران رالو مفت خون آتام برهاندش! تا که امروز خود برای آئنده خود مصمم گرد و خود حاکم بر سرنوشت خوش باشد! تا که امروز دس خود را به دیگر خلقهای تحت ستمی که زیر سلطه امیرالسلیم و چکه یونان ان فخریالمان مدهند، باری دهد و امیرالسلیم را نابود سازد! تا که امروز آزاد از هر قید و بندیده خویشتن خوش بنایند و آسوده خوش را خود ترسم کند و آزادانه استعدادهای وجودی و سوغهای خود را شکوفا سازد و افتخار و عزت و مدبر و کرامت و سربلندی را جایگزین صف و دلب و سرائندگی و

نیکاراگوئه در میان دو گرایش

نست دوم

مختصری از تاریخچه استعمار در امریکای لاتین:

قدرتهای استعماری اسپانیا و پرتغال رانخستین دول استعماری اروپا میتوان حساب آورد. پرتغال استعمارگری خود را از افریقا آغازید و اسپانیا در نوسه غنواستعماری خود امریکای جنوبی و مرکزی را تحت سلطه خود درآورد. دست اندازی به امیکای لاتین در قرن ۱۶ تنها محدود به اسپانیا گشت، بلکه پرتغال نیز در این تجاوز دست اندازی سهمی داشت و بر اساس آن برزیل را به استعمار و بهره کشی جبارانه استعماری خود درآورد. سلطه این دو قدرت استعماری، سلطه های نظامی سیاسی بود که در سایه آن به استعمار و بهره کشی از خلقهای مناطق تحت استعماری می پرداختند. این دوره استعماری که مربوط به قبل از انقلاب صنعتی است در حقیقت همان دوره تجارت برده و تبادل کالایی است. طلا و دیگر فلزات قیمتی از جمله کالاهای سودآوری بود که استعمارگران اسپانیایی و پرتغالی از امریکای لاتین و افریقا به بنما می بردند و با فروش آنها در بازارهای اروپایی سود سرناری را عاید خود میساختند. از این گذشته از تجارت برده و صدور آنها از افریقا به اروپا و در ادامه آن به امریکا و نیز از کشتزارهای حاصلخیز امریکای لاتین، سود کلانی را نصیب خود میساختند.

بقیه در صفحه ۷

روشی گذشته سازد! با که امروز ۱۰۰۰۰

اما افسوس و صد افسوس بخورده که امروز را آنجان روزی که در بی ان بوده نمی باشد! افسوس و صد افسوس بخورده که هنوز امیرالسلیم جهلخواه سرمدای ندیده و از پای درسامده و سرمایه داری وابسته اش سیر هنوز از موجودیت ان دفاع میکند! افسوس و صد افسوس بخورده که خود را حاکم بر سرنوشت خویش می پند و دیگران نام آنها در لسانیا (مذهب) به مصمم و مصوب بنمایند! افسوس و صد افسوس بخورده بقیه در صفحه ۹:

نیایش، نمودی از معراج وجودی انسان!

خدایا! کسی که اعلام آمد تا از حاشه های در غل و رحر، اسبابهای آزاد و حاشه هایی سوه بر سرت سازد که شهادت بر سرت و رسول بر آنها شهادت! اما اکنون که ایمان آورده ام، در می یابم که یک، محصور هادی اسبابدار حبت رسیدن به آن حاشه، که وسعای است در دست آتیا که حاکمیت خویش را در شور بدم و بی شعری آمان می آید! خدایا! اسلامی که تمام ارزشهای وجود را در پای است سزاوار در می آورد می سیم که خود فریادی صد ارزشهای ضد

دشاله پاورسی

الحمد لله الذي اظهر من آثار سلطانه، و خلال گیرانه - سیاس و سایش او را سزد که ظاهر و آشکار است و آثار قدرت و تدبیرش (پدیده های هستی خود تخلی وحدانیت و سمایاگر قدرت و اراده اویند که هدگی در رابطه با وحدانیت ذات الهی (مسد) بدین ترتیب نتیجه میشود که انسانی ترین راه معرفت الد و ایمان به وحدانیت او این است که در جریان اعدال فوای عقلی - فکری (ناگفته نماند که جریان اعتدالی عقلی - فکری در رابطه با جریان اعتدالی حملهای نفسانی انسان سراسر است والا خود جریان اعتدالی

بقیه در صفحه ۵

پراکسیس انسان ساز است یا پراگماتیسم؟

مندی انیما در تبدیل پراگماتیسم به پراکسیس:

ناگون * دانستم که انسان، سوه مبارزه، حرکت و تلاش است اما نه حرکتی بی جهت و بی هدف (پراگماتیسم) بلکه مبارزه و حرکتی جهتدار که جهت آن با جهت حرکت تمام پدیده های آفرینش، یکسان است! الهی الله. دانستم که انسان پیوسته بر سرب دوراهی قرار دارد: التجدین و انتخاب او مهمترین عاملی است که میتواند سرنوشت آئنده او را رقم بزند آری! دو راه در پیش اوست: یا پراگماتیسم و یا پراکسیس، یا باطل و یا حق، یا شیطان و یا خدا، اگر حرکتش را بر مبنای ضابطه ها و معیارهای مکتبی (اسلام) شکل دهد (پراکسیس)، در رود خروشان آفرینش غرق شده و همگام با کلیه پدیده ها، بسوی اقیانوس وجود رهسپار خواهد گشت. و اگر خود را از

* تذکر: دنباله آیات سوره بلد، مربوط به پراگماتیسم است و ما وقتی که وارد بحث پراگماتیسم شدیم، آنها را بررسی خواهیم کرد.

شیوه های عملکرد امپریالیسم آمریکادر کشورهای جهان گرسنه و دمقطع کنونی

۱- دست یافتنهای امیرالسلیم در رویا روسی با خلقها

امیرالسلیم جهلخواه در رویا روسی تداوم با حلقهای به زنجیر کشیده شده جهان، تحریکات و دستاوردهای زیادی حاصل نموده، با همکاری سدن مبارزات صدامیرالسلیمی ملل جهان گرسنه، شیوه های دقیق تر حساب شده تری در جهت دودینن هر چه بیشتر خلقهای محروم و حفظ وجودیت نظام استعماری سرمایه داری و اراضا توسعه ظنی دانش، در سش می گرد. این تحریکات و دستاوردها، حاصل حیرت درگیرهای امیرالسلیم با اراده، بولادسین حلقهای تحت سلطه است که قصد نابودی آن را دارند و پیوسته بر آن می نازند تا موضع تهاجیش را به موضعی تدافعی سدل سازند. از آنجائیکه تمام حلقهای تحت ستم و استعمار جهان گرسنه در رابطه با آگاهیشان از ظنی که امیرالسلیم جهانی بر آنان روا میدارد ابرسخت بنوم، لذا امیرالسلیم سواره خود را در مقابل شورش و عصیان بالقوهای می بیند که هر آینه و هر لحظه امکان دارد شعله ور گشته و حرس هشتان را بسوزاند.

"سرماداری جهانی" در مرحله ای از سلطه استعمارش از طریق "میلیتاریسم" و مسلح ساختن تمام خود و تشکیل ارتشهای مزدور بومی سی بر آن دارد تا با سرکوب و اختناق و فشار، جهشهای انقلابی را در منطقه خفه کند و خلقهای بیا خواسته را به زانو درآورد، توسل به شیوه های فاشستی، نظامی - پلیسی "از جانب امیرالسلیم توسعه طلبان و تهاجمیهای بایست در رابطه با هدف سوم انحصارات امیرالسلیمی، یعنی بر حفظ موجودیت امپراطوری سرمایه در نظر گرفت. مبنای ترتیب که امیرالسلیم جهلخواه با توسل به شیوه های "نظامی - پلیسی" و بالاخره از طریق جنگ می گوید تا خطرانی را قبل: بحران، بنوم، ... موجودیتش را تهدید بنابودی می - کند رفع کرده و مانع حیاتی خود را در مناطق تحت سلطه اش حفظ و حراست کند.

بقیه در صفحه ۲

کادر ضابطه ها و معیارهای مکتبی خارج کند (پراکسیس) در حقیقت همچون قطره ای که از رود بر خروشا فرینش، به ساحل پرت میشود، پس از جندی رو به زوال و نابودی میگذارد.

پس، پراکسیس، حرکت در کادر ضابطه ها است و پراگماتیسم، حرکت در خارج از ضابطه ها. پراکسیس به انسان اصالت میدهد و پراگماتیسم بعقل، پراکسیس، حرکت مستقیم و جهتدار است، اما پراگماتیسم، حرکت سیکلی (دوری) و بی جهت، پراکسیس، سازنده انسان است و پراگماتیسم، کشنده او.

در این رابطه، بحث پیاپیران بدان روی صورت می پذیرد که با ارزش و اصالت بخشیدن به انسان (اومانیزم) *، ضد ارزشهای کاذبی را که باعث نفی

* در مورد اومانیزم از دیدگاه قرآن، به جزوه "ارزیابی نفسانی..." مراجعه شود.

بقیه در صفحه ۳

شیوه‌های عملکرد...

نقشه از صفحه ۱

تشکیل ارتشهای نیرومند مجهز به سلاحهای پیشرفته جنگی در مناطق حائل اهمیت استراتژیک که برای امپریالیسم جهانی، ارزش حیاتی دارد، همراه با رخنه نمودن امپریالیسم، در دیگر ارگانهای حیاتی جوامع تحت ستم بویژه ترویج نظام بوروکراتیک و... همگی در رابطهای منافع انحصارگران امپریالیست و موجودیت سلطه استعمار نشان مطرح است.

تجرباتی که امپریالیسم آمریکا در شکست مفتضحانه اش از خلق ویتنام دریافت داشت، درس بزرگی بود که امپریالیستها آموختند مبنی بر اینکه سلاحهای جنگی پیشرفته و مخفونترین تکنیکهای نظامی در برابر اراده آتشین و حواست خلقهای تحت سلطه و استعمار هیچ است. این شکست همه جانبه اقتصادی - سیاسی - نظامی و... سرمایه داران را بر آن داشت تا نوعی حالت انعطاف پذیری در استراتژی خویش در پیش گیرند. تا نتوانند در برابر بحرانهایی که موجودیت امپریالیستینان را به خطر می افکند چند صاحبی دیگر سیستم ویرانگر و خائن برانداختن سرمایه داری جهانی را بپا داشته و تداوم بخشند. در این رابطه می توان از فهرستیهای خلق بیاخواسته فلسطین نیز نام برد که لیه تمز انقلابیان متوجه صهیونیسم جهانی در ارتباط با تقسیم با امپریالیسم آمریکا است. و این بخوبی به امپریالیست ها بار آورده است که سلاحهای اهداشده به اسرائیل، توان به زانو در آوردن خلق فلسطین و نابودی انقلاب رهائی بخش آن را ندارد. و نتیجتاً شکستی جوانان شکست ویتنام را به امپریالیسم آمریکا نویسد میدهد.

۲- استراتژی مکانیکی - ارگانیکی

گروه بندی های آمریکا در رابطه با موجودیت امپریالیسم امپراطوری سرمایه دگر در عول اقتصاد امپریالیسم آمریکا منجلی است، تداوم حیات و بقایش بسته به این است که دائماً بسط و گسترش یابد و ملل و مناطق بیشتری را تحت سلطه و سیطره خود در آورد. بدین معنا که توسعه طلبی و گسترش مناطق تحت نفوذ استعاری شرط اصلی و اساسی موجودیت سرمایه داری جهانی را تشکیل میدهد، بگونه ای که هرگاه مانعی قرار آید تا توسعه طلبی قرار گیرد، موجودیت امپریالیستی آن خطر خواهد افتاد. این امپراطوری عظیم در پیرو حرکتی خود دو نوع استراتژی را تعقیب می کند. یکی استراتژی مکانیکی و دیگری استراتژی ارگانیکی. در رابطه با استراتژیهای مکانیکی، امپراطوری سرمایه دگر در مرحله ای از رشد خود رسیده است که مشتمل بر گروه بندی های متعددی گردیده هر کدام از این گروه بندیها با حفظ منشی مخصوص بخود، در صددند که منافع بیشتری را عاید گروه بندی خود سازند و این اولین هدفی است که در رابطه با حفظ منشی مکانیکی تعقیب می کند. هدف دوم این گروه بندیها که همانا حفظ و حراست از سیستم سرمایه داری جهانی است در رابطه با استراتژی ارگانیکی انحصارگران امپریالیستی مطرح می گردد چرا که هر یک از اجزا برای بقای کل سیستم می کوشند و هدف نهایی شان بسط هر چه بیشتر امپریالیسم می باشد.

بدین ترتیب در مقطع کنونی، آنچه که به امپریالیسم موسوم است، وجه توسعه طلبی حاکم بر مجموعه ای از گروه بندیها شامل: بانکداران، صاحبان صنایع نظامی، صاحبان صنایع مصرفی (غیر نظامی) کارتلها نفتی و دیگر مواد خام، می باشد.

در رابطه با هدف ارگانیکی اجزا، یا گروه بندیها لازم است متذکر شویم که هر کدام از این گروه ها، نجات و حفظ موجودیت سرمایه داری جهانی را در انداختن حلقه ای نشود، خاص خود میدانند. بر این اساس صاحبان صنایع نظامی جنگ را راه نجات سرمایه داری از ابتلاعات و خطرات تهدید کننده دانسته، در حالیکه کارتلها نفتی، ایجاد زمینه مساعد و آرامش جهت تاراج منابع نفتی جهان بویژه مناطق عربی و صاحبان صنایع مصرفی، مساعد کردن زمینه صدور کالا به بازار مداخلات جهانی و تقیه آن و علاوه بانکداران در ترویج اعتبارات و بورسهای و... را راه رونق سرمایه داری و بقای امپریالیسم میدانند. این اساس که ماحر جوشی و جنگ طلبی امپریالیسم، تنها یک هدف را پیگیری می کند و آن نجات سرمایه داری جهانی از بحران می باشد و اگر جنگ، خود موجودیت امپریالیسم را به خطر افکند در ابتدا خود استراتژی های امپریالیسم هستند که دست کشیدن از جنگ را به عنوان راه نجات سرمایه داری و روح توسعه طلبی و تحاور کارهای حاکم بر آن تجویز می کنند.

اگر بپرسیم که امپریالیسم آمریکا، امروز بدین نسخه رسیده است که از طریق جنگ و مداخله علنی نمی تواند سلطه خود را بر ملل محروم جهانی گرسنه تحکیم بخندد یا در دسال راههای دیگری باشد، تا نوحه به این امر، واقعاً نگارنده که در جنگ ویتنام صاحبان صنایع نظامی، سود و عواید شیرینی را بدست آوردند ولی چون موجودیت کلی نظام

امپریالیستی در خطر بود، جنگ بی گری نگردید و امپریالیسم آمریکا در صدد بر آمد که با توسل به حقوق بشر و اعلامیات و اسنادوسی حیثیت و آبروی از دست رفته خود را باز یابد.

حاکمیت ستار گویم ماسکوت نظامی (سناگون) که خود منابع سرتاری از جنگ ویتنام می برد، حاکی از آن است که رفات عظیم سن صاحبان صنایع نظامی و صنایع مصرفی و کارتلهای نفتی و غیره وجود دارد که گاه، موجودیت امپریالیستی آمریکا را به خطر می افکند. این رفات به تنها در جنگ ویتنام، بلکه در جنگ اعراق و اسرائیل نیز نمایان است.

سرمایه داران بزرگ و انحصارگران امپریالیست که در مقطع کنونی ترکیب کلی امپریالیستی آمریکا را تشکیل میدهند و نه تنها بر عول اقتصادی، بلکه بر تمامی ارگانها و نهادهای اجتماعی آمریکا، حاکمیت دارند، خود پیرومدان مدان رفات آزاد اقتصادی که در آرای سی حامانی و شکست اقتصادی و فقر و سیه روزی دیگر موسات اقتصادی کوچک و متوسط، بدین درجه از قدرت رسیده اند - و در این مرحله از حرکت خود، که رفعتی را در رزومو سیه فعالیت اقتصادی خود یعنی با سده رفات با دیگر رشته ها و زمینه ها و دیگر صنایع و فعالیتهای اقتصادی می پردازند تا فروتنخواهی و کثارت طلبی خود را ارضا کنند. که نمونه بارز آن را در جنگ اعراق و اسرائیل میتوان یافت. بدین ترتیب که در این جنگ، صاحبان صنایع نظامی با حمایت از اهداف سلطه حویانه و سرکوب گرانیه مداوم اسرائیل، در جهت تثبیت حاکمیتش بر منطقه، اولاً صاحب نظامی خود را به مصرف می رساند و از ترم صنایع نظامی بحال می یابد، ثانیاً با توسل به نظامی اسرائیل همان را تداوم میدهد. از گسترش نهضت های آزاد بخش و ضد امپریالیستی اسرائیل و آفریقا جلوگیری کرده، از موجودیت امپریالیسم حفاظت و حراست می کنند در حالیکه دیگر صاحبان و گروه بندیها که منافع خود را از مجرای دیگری جز جنگ بی گیری می کنند، مانند کارتلهای نفتی، بانکداران و سرتا حدودی صاحبان صنایع مصرفی. صلاح حد امپریالیسم و منافع خود را در این می بینند که در حمایت از اسرائیل و مجهز ساختن آن به مدرترین سلاحها و تکنیک های جنگی، تدریجی خود چو را که در نتیجه آن اعراق از غرب روی گردان شده و موضع ضد امپریالیستشان تشدید میگردد. بر این معنا بانکداران و کارتلهای نفتی که حیات و موجودیتشان به تروتهای هنگفت نژومندان کشورهای عربی و نفت این مناطق بستگی دارد سرخلاف صاحبان صنایع نظامی که در حمایت نظامی از اسرائیل اعراض می کنند، موجودیت جهانی امپریالیسم آمریکا را در مذب اعراق بسوی خود، به طریق، خواه بصورت غیره افکنی درس کشورهای عربی و خواه بطریق دیگر می بینند چرا که دور نمای روزی که اعراق بصورت نفت خود را به آمریکا و اروپا کاهش دهند و با قطع کنند و سران نژومندان اعراق، تروتهای خود را از بانکهای امپریالیستی آمریکا بیرون کنند هم برای بانکداران و کارتلهای نفتی وحشتناک است و هم غول اقتصاد امپریالیستی آمریکا را به خطر می افکند و تهدید به نابودی می کند. به همین لحاظ، جهت بازداشتن اعراق از چنین کاری در صدد بر آمدند که با انعقاد پیمان صلح مصر - اسرائیل، تفرقه و تشتت اعراق را دامن رند و بدین وسیله اعراق را در قیصه مدتر خود گناه دارند ولی اکنون که این سیاست، رنگ و بوری خود را باخته است، در صددند که با حمایت از خلق فلسطین، بتدریج اعراق را دلجوئین کنند و امیدوار سازند که مالاخره

امریکا، این بحران مزمن را با شیوه های سیاسی خائنه خواهد بخشید! در این رابطه رفات موجود میان صاحبان صنایع نظامی که علاوه بر سلاحهای پیشرفته خود در ارتش اسرائیل می کنند با کارتلهای نفتی و بانکداران (با وجود آنکه صهیونیسم در آن جناح نقش فعالی دارد) اگر بهمن متوال پیش رود و جناحهای مختلف امپریالیستی، موجودیت نظام و سیستم امپریالیسم را تحت الشعاع منافع گروه بندیهای خود قرار دهند، (استراتژی مکانیکی) در پی نخواهد داشت که با کارتلهای نفتی و بانکداران سقوط خواهد رسید. لذا است که در این چنین شرایطی بعینه مشاهده می گردد که جناح بندیهای امپریالیستی آمریکا در صدد بر آمده اند منافع گروهی خود را تحت الشعاع موجودیت سیستم امپریالیستی قرار داد و بر آنرا تسلط یابند و بودی احتمالی نجات بخشند استراتژی ارگانیکی بنابر این با وجود چنین رفاتی که در گذشت، عملکرد واحد این گروه بندیها در برابر هرگونه خطری که امپریالیسم را تهدید می کند (و به نفع آن صاحبان صنایع نظامی، مصرفی، بانکداران و کارتلها نفتی و...) را تهدید به نابودی کند. به مثابه ماسونالیزم کاذبی است که سرمایه آن همه نیروهای امپریالیستی در جهت دفاع از حیات و موجودیت امپریالیسم بپا خواهند خاست. در مقطع کنونی که سیستم سرمایه داری جهانی و نظام امپریالیستی آماج تشدید ترس و حلاوت خلقهای بی باخاسته گرسنه قرار گرفته، مشاهده میگردد که در کنگره هیئت امپریالیستی دفاع از موجودیت امپراطوری سرمایه دگر خاسته اند. از سویی مشاهده میشود که پنتاگون و سیا در کره جنوبی موج تاراجی و خشونت صدامپریالیستی در آن در حال گسترش و آموگیری است. دسسه کودتا می یزد و از سوی دیگر کارتلهای نفتی و بانکداران به مدد سرتا ایدماند که راه خلقی جهت رضا و خشنودی اعراق بپا دارند و از تولا آتایان به قطع صدور نفت و بیرون کشیدن تروت

هاسان از بانکهای امپریالیستی جلوگیری کند و بار اسوئی دگر سیاستمداران کینه کاری چون شاه... و در آینده سوموار را بشکون آمریکا فرامی خوانند تا گاه بحریات آنان جهت حفظ سلطه امپریالیستی خود و تداوم موجودیت آن، بهره جوید و خلاصه، از همه مهمتر اسکندریو های معنی و آشکار خود را به کار می اندازند تا در اغلاط رخنه و نفوذ کرده آن را بر سبب کند و با سبب به تخریب اند و در عوض موضع صدامپریالیستی آنها را کند سازند و ساکاه آنها را موقوف کرده و حبال انحصار امپریالیستی را آوده یارند.

به این ترتیب یکی از نگردهای بارز امپریالیسم آمریکا در این مقطع، به تخریب و تاراج کردن اغلاط و موقوف ساختن آشکاف ضد امپریالیستی آنان است که دلاً به تخریب آن می پردازیم.

۳- رسوخ در اغلاط توسط سیاست، کارت - بویگ

این سیاست مروره که بر اساس آن آمریکا در صدد است که با تاراج کردن اغلاط، آشکاف و موضع ضد امپریالیستی آنها را کند و موقوف سازد در ادامه سیاست رنگ و رو باخته حقوق بشری کارت است. کارت هنگام بقدرت رسیدن خود، با پیش کشیدن مسئله حقوق بشر، خود و دار و دسته اش، سعی نموده تا با توسل به این شیوه و مطرح ساختن اخلاقات، به امپریالیسم رو به احتضار آمریکا رنگ و روئی بخشد. در همین رابطه محداد کوشیدند که با دفاع از حقوق بشر، بحریات امپریالیستی را که در رابطه با ملتیارسم امرو می آزارم و حیات در ممالک زیر سلطه تحت کنترل و هدایت خود در بند دهند.

در کشورهایی تحت سلطه امپریالیسم آمریکا به نهاد وجوددار که باید بطور جدی حفظ گردد این به نهاد عبارتند از: ملتیارسم، بوروکراتیک و تکنوکراتیک، برای حفظ این نهادها قبل از هر چیز سیاست ملتیارسم تقویت گردد تا نه تنها از موجودیت خود دفاع کند، بلکه از موجودیت دنیای دیگر نیز حفاظت به عمل آورد، بدین منظور سیاست حقوق بشری کارت بر این معنا بود که با وجود آوردن گرایشات لیبرالیستی، رهنه را برای حواست ملتیارسم و با تلنخ تکنوکراتیک و بوروکراتیک میانه سازد و طریق آن موضع رو به تشدید ضد امپریالیستی توده های محروم را تعدیل بخشد و امپریالیسم جهانی را از خطر حتمی برهاند.

جریات لیبرالیستی که امپریالیسم آمریکا بدین چشم دوخته بود، این هدف را بی می گرفت که توده های مردم را از سبوش به حناخس اعراضی ضد امپریالیسم باز دارد و مبارزه آنها را به انحراف کشید و خطر را از سر خود دفع یارند. بهمن لحاظ با نواخته شدن آشکاف حقوق بشر کارت از آکام بعد، بحریات لیبرالیستی در ممالکی که خلقهای آن با در حال مارزه بودند و با اغلاطان قریب الوقوع می نمود، ترویج یافت و متأسفانه در مبین ماسر از جانب چهره های سرشناسی که دست اندرگران گردانندگان سیاست مللی هستند، مورد استقبال قرار گرفت، که تها فتنش این بود که موضع ضد امپریالیستی مردم را تعدیل بخشد ولی از آنجا که خشم و نفرت خلقهای پاره ای از ممالک جهان گرسنه، چون آمریکا و نیکاراگوئه، نسبت به عمل وابسته یا وابسته به محبوره آمریکا به مرحله برگشت و ناپذیری رسیده بود لذا امپریالیسم محبوره قبول موجودیت انقلاب در این نواحی گردید.

عنوان مثال، در ایران دریافت که می تواند از مهره هایی چون بختیار برای راه انداختن یک حکومت لیبرالیستی، به شیوه غربی آن استفاده کند.

بدین ترتیب قبول موجودیت انقلاب در این دو کشور بیاگر این است که سیاست رنگ رو باخته حقوق بشری کارت، وارد مرحله جدیدی شده و از این گذشته، خطاهایی از دستگاه رهبری آمریکا، مبنی بر حمایت آنان از عمل وابسته شان تا آخرین لحظات سرزد و کوششهای بر منشی همان سیاست، مزورانه شان، به عمل آوردند تا از طریق بحریات لیبرالیستی و حادفکاران راجع در ایران و بهمن آنجا که تروت، این دو انقلاب را تحت کنترل خود در آورند. که البته این سیاست، حاصلی جز تشدید موضع ضد آمریکائی خلقهای این نواحی در پی نداشت. بعنوان مثال می توان یکی از شماره های مردم ایران را مثال زد که می گفتند:

"بعد از شاه نوبت آمریکاست"

این است که امپریالیسم به تکیه بر افتاد تا جلوی این سيل بنیان برانداختن هر چه زودتر بگیرد. با سقوط رژیم دست نشاندۀ آمریکا در ایران (که نقش نیروهای مرزب امپریالیستی در سقوط آن به خوبی نشود است!) و نیز نیکاراگوئه، این ساله روشن گردید که استراتژیهای آمریکائی یکی در صدد بر آمدن دنا تا از طریق پیش بر سر کردن و تاراج کردن اغلاط، اتها را در جهت منافع دراز مدت خود، منحرف سازند. با این حساب آشکار گردید که عدم مداخله نظامی آمریکا جهت سرکوب اغلاط ایران و نیکاراگوئه که در این رابطه بوده است که مبادا مداخله مستقیم نظامی، به این اغلاط ضد امپریالیستی، شکلی حادث و قهر آمیز تر دهد و موجودیت امپریالیسم را به طوری جدی به خطر افکند.

از این گذشته عدم مداخله ارتش امپریالیستی ایران در جریان

سیاسی صرف مدل سازند.

اسعافای پروژه به یوگو و موسومیکو او در مقابل اغلاطای و حماساتش از حلقهای آفریقا و فلسطین و ... را می یابست در رابطه با همس سیاست مکارانه در نظر گرفت که بر مبنای آن امیرالسلیم ها می گوشت که حلقهای محروم و بیاحسانه جهان گرسنه را که بر علیه امیرالسلیم جهاخور خوریده اند به پای میز مذاکره بنشاند و مارزه فهر آزمیزان را به یک حریان لیبرالینستی - سیاسی مدل سازند.

این است که امروز مشاهده می گردد که امیرالسلیم ها در صدند نا اغلاطای را از سر اصلی خود منحرف ساخته و موضع ضد امیرالسلیم آنها را کاند کنند.

در همین رابطه به عینه مشاهده می شود که چگونه رهبران "زبان" و "زبان" یعنی خودتوکنومور ابرت یوگانه، صلاحی خود را بر عرص گداشته و به پای میز مذاکره بنشاند و تسلیم راه حل سیاسی با مباحثی گری امیرالسلیم انگلیس شدند که این خود، ناشایست مرورانه امیرالسلیم جهاخور در مقطع کنونی است.

۴- استراژی سما - پیناکون:

این استراژی در رابطه با عملگردهای امیرالسلیم آمریکا بصورت حمله غیر مستقیم نظامی و کودتا مطرح می گردد. "فلا" منکر دهم که پس از شکست متفحصانه آمریکا در جنگ ویتنام و رسوا شدن جمهوری خواهان، بلافاصله زمینه برای روی کار آمدن دموکراتها فراهم گردید تا طبق معمول، این مکاران و سیاستمداران مزور، جبهه "کریه" امیرالسلیم آمریکا را رنگ و روی دوباره بنهند.

به این ترتیب بود که سیاستمداران آمریکائی متوجه شدند که دیگر از طریق مداخله نظامی و علنی در کشورهای تحت ستم نمی توانند مافع خویش را تعقیب کنند. این است که مبین در حریان "امالت شایان" کسگر، آمریکا دقیقاً از دخالت مستقیم احتراز نموده، و سرکوب این حشیر را به نیروهای وابسته به جهان سرمایه داری واگذار می کند. این اعمال از طریق مافیدرک نظامی (پناتگون) صورت می گیرد که حودا هم دست صاحبان صنایع نظامی می یابد و به این ترتیب غیرتیرکومند به پاگالا "روشن می گردد" و در این رسمه معطل بخت شده است. واکذار نمودن

این موضوع در کتاب "نقش دموکراتها در احتضار امیرالسلیم آمریکا" بررسی شده است.

نقشه از صفحه ۲

در گریه های ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه نیز مشکوک و در رابطه با همس استراژی صبی برپیش رس و تارس کردن اغلاطای، بنظر می رسد. که البته نوشته های امیرالسلیم آمریکا، از بعد از اغلاطای، جهت تهدید سازمان ارتش و شکل دوباره آن و کسب حیثیت و آبروی مردمی برای آن، این نگاه را به عین نزدیک می کند و موضوع روشن می یابد که عدم مداخله ارتش در درگیریهای دروزر ۲۱ و ۲۲ بهمن، در رابطه با نوشته های امیرالسلیم بوده است. زیرا که مداخله ارتش خود موجب می گشت که مردم در ضمن مبارزه، بیش از پیش آگاهی یابند و در نتیجه آن، موضع ضد امیرالسلیم بنیان نشاند شود، چه آنکه ارتش در غیاب شاه اگر وارد صدمه می شد، برای همگان روشن و آشکار بود که در رابطه با آمریکا و چه بسا که آمریکا با گریز می گشت که قوای نظامی خود را به باری آن ارسال دارد و حاضر محک و ستم را زنده کند، سایر اسرا، استراژیهای آمریکائی می دانستند که مداخله ارتش در سرکوب مردم در درگیریهای این دو روز بدون حضور شاه، دستان را بیش از پیش رو می کند، و در دراز مدت ارتش را نیز متلاشی میسازد. این بود که برای تهدید مداخله ارتش جلوگیری کردند و امروز هم مشخص است که چگونه برای تهدید سازمان آن تلاش کرده و نوشته می چسبند و حادثه می آفرینند.

براین اساس حضور شاه در آمریکا در حال حاضر، نمی تواند بدون رابطه با این امر باشد و ملطوف غریب آنکه، "امیرالسلیم خیری" عرب می گوشت حریات را وارونه و عادی جلوه دهد، بگونه ای که حتی رهبر اغلاط نیز با ساده انگاری و بشکلی عادی با آن برخورد می کند و انگار که تعلیمات "امیرالسلیم خیری" در این راه نیز موثر افتاده است، اما باستی هشیاره ادر بنظر داشت که امیرالسلیم آمریکا جهت حفظ موجودیت خود این سیاستمداران کینه کار را به آمریکا فرا خوانده و بدون تک برای نابودی هر چه بیشتر اغلاطای را برود تا دوام سلطه شوم خود بر این منطقه، تا فراهام آمریکا دعوت کرده است. بنابر این، آشکار است که بارگ با ختن سیاست مکارانه کارتر و خلاصه احتضار شتابنده امیرالسلیم آمریکا، استراژیهای آمریکا سیاست جدیدی را پیش گرفته اند تا بر مبنای آن اغلاطای تارارس کنند و روشنفکری و بالاخره آهنگ ضد امیرالسلیمی آنها را کند سازند. در این رابطه عملکردهای این است که در درون اغلاطای رحه و غوغا کرده و آنها را در حالت قهر آمیز به یک حریان

منظور حوادث گردش و سایر قسمتهای ایران است.

چنین یعنی به زاندارمها برای آمریکا دارای ۲ سواست، یکی اینکه از بنشدت تعدادهای داخلی و خارجی آن جلوگیری کرده و دیگری اینکه از صرف کردن سروهای خود در مبارزه با اغلاطای برهیز می نماید. سایر اسرا، حمله غیر مستقیم نظامی، پس از تحریکات دست آمده از جنگ ویتنام توسط آمریکا مورد استفاده واقع می گردید که عملگردهای این موضوع در رابطه با غن زاندارمها می باشد. بعنوان مثال یکی از این زاندارمها اسرائیل است که توسط امیرالسلیم آمریکا با دندان مسلح شده تا بدین وسیله خلق قهرمان فلسطین را از رسیدن به آرامشهای خویش باز دارد.

ساکه حودا هم دست کارتهای غنی و بانکداران و ... می باشد یکی از حربه های بنسول حشیر به کودتاست، که بدین وسیله نظام های حلقی را به نظام های ضد حلقی مدل می یابد. کودتای سما در ایران و سقوط دکتر محمد مصدق، کودتا در فلسطین و یکی از نزدیکترین کودتاهای انجام ندیده یعنی کودتای کره، حوسبی که توسط سالت پیناکون انجام نشدند و مهربهای امیرالسلیم را عیوض نمود.

نتیجتاً، امیرالسلیم آمریکا در مقطع کنونی دارای دو نوع استراژی است، یکی استراژی مکانیکی که در واقع عملگردهای هر یک از گروه بندیهای یاد شده در داخل آمریکاست که برای حفظ موجودیت مافع و مصالح حودا اقدام می کند و دیگری استراژی ارگانیکی آنهاست که در نهایت، هر یک از گروهها در جهت حفظ مقام سرمایه داری و سطو گسترش آن می کوشند. در این رابطه، امیرالسلیم سرمایه داریهای پیناکون استفاده می کند که این راه ها عبارتند از: "روح در اغلاطای توسط سیاست کارتر - بونگ" و دیگری استراژی، "سما - پیناکون" که شیوفاشان توبل به زاندارمها و کودتا در ممالک جهان گرسنه می باشد.

- ۱- زاندارمها عبارتند از: اسرائیل، مصر، فیلیپین، برزیل و ...
- ۲- کودتای کره، جنوبی تبدیل یک رژیم خلقی به ضد خلقی نیست، بلکه اینگونه کودتاهای فعل و اغلاطای است که امیرالسلیم با عیوض کردن مهربهای خود جهت تثبیت اوضاع و حفظ موجودیت خود بفعول می آورد.

باورقی مربوط به صفحه ۲

- ۱- اشاره به رفتن شاه به آمریکا و تبلیغات زیادی در این مورد که وی به خاطر بیماریش برای مداوا، به آمریکا سفر کرده است!

یوآکسیس انسان ساز....

بقیه از صفحه ۱
روشن نمودیم که انبیا چرا از ذکر استفاده میکنند؟ اما آنچه که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و در اینجا باید مطرح شود، کیفیت عملگردهای، متدها و روشهایی است که در این مورد بکار میبرند. چرا که آشنایی با این متدها، می تواند ما را در اتخاذ تاکتیکهای مناسب برای مقابله با پراگماتسم باری دهد.

مهمترین متدی که انبیا در این زمینه بکار می گرفته اند عبارت بوده است از جهت دار کردن جهان پراگماتسمی که مردم با آن درگیر بوده اند. به این معنا که آنها حرکتی جدید در کنار حرکت مردم ایجاد نمی کرده اند، بلکه فالتسای همان حرکت می دهد و بی جهت آنها را می گرفته اند و محتوای مکتبی خویش را در آن می ریخته اند و از این طریق، آن را جهت دار و هدفدار می نموده اند. انبیا، بخوبی بر این حقیقت واقف بوده اند که اگر بخواهند با سنتهای قدیمی و کینه مردم، که سالها و بلکه قرنهایست با آن جوگرته اند و بصورت جزئی از زندگی آنها در آمده است به مقابله، مستقیم بهرادر طبعاً، بسا

۱- از دیدگاه ما، سنت رسول الله که بعنوان یکی از اصول زیربنایی اجتهاد شیعه مطرح شده است، شامل رفتار، گفتار و متد آن حضرت میباشد. متدهای پیامبر، عبارتند از: شیوه های که بوسیله آنها، حقایق مکتبی را در قالب سنتهای متداول اجتماعی پیاده میگردانند از یکطرف با عرف و عادت عموم مردم مقابله نموده و از طرف دیگر، آنچه را که می خواهد جانشین آداب و رسوم جاهلی و بی هدفان بکند، بتواند بنحوی مطلوب به سطح درک و شعور آنان وارد کند.

نصیحت و نصیحت او شده اند نابود سازند. زیرا، این یک اصل مسلم است که انسان، تنها زمانی اصالت خویش را از دست میدهد که برای چیزی بیشتر از خود، ارزش و اهمیت قائل شود. اینجاست که او، از خویش خویش جدا میگردد و آنچه را که بدان اصالت بخشیده است، همه "خود" می بیند. خواه آن چیز، "خدا" باشد (رهبانیت) خواه شیطان (مادیت). مهمترین عاملی که باعث شود فراوانی و از خود بیگانگی انسان میشود، "اصالت عمل" و غرق شدن در گرداب روزمرگیها و سرگرمیهای است و کنا و را از "خویش" باز میدارند و به "خود" فرامی خوانند و به همین دلیل، انبیا، برای احیاء رسالت "خود" آگاه، کسبگی خویش، اصلی ترین موسومیکریشان را در مقابل "اصالت عمل" اتخاذ نموده اند اما آنچه که در این رابطه از اهمیت شایان برخوردار است، چگونگی احیاء این رسالت توسط انبیاست. چه آنکه اگر ما بتوانیم با چندو چون حرکت انبیا، آشناییم، می توانیم تشخیص بدهیم که در شرایط کنونی، از چه طریقی میتوان با پراگماتسم به مقابله برخاست.

آنچه مسلم است آنکه، عمل ردگی و خود کم کردگی در "پروسمه" عمل، بیماری زود گذر و سریع العلاجی نیست که بسادگی و در کوتاه مدت بتوان آن را به مقابله برخاست، بلکه بیماری مزمنی است که همچون خوره، بتدریج تمام هستی انسان و ارزشها و اصالتهای او را نابود کرده و در کام خویش فرو میبرد، و بسا برای مقابله با آن، باید شیوه ها و متدهای حساب شده و دقیقی بکار برد که بتواند رفته رفته، شخصیت ارادت رفته انسان و اصالتهای منسوخ شده او را بدوبار گرداند. انبیا، برای این منظور به "ذکر" متوکل متدها و تلاشی میگردانند تا از این طریق، فطرت را به رفته انسان را دوباره بیدار آورند و او را بسبب به خویش خویش بخود آگاهی رسانند. ما "فلا" در مورد کیفیت ذکر و مفهوم ایدئولوژیک آن، در همین مقاله صحبت کردیم، و این مقاله را

مقاومت شدید مردم مواجه خواهند شد، چرا که حتی اگر آنها، دین و آئین پیامبر را عامل نجات و رهایی خویش بشمار آورند، باز هم در مقابل آداب و رسوم و سنتهای موروثی خویش حاضر نیستند به آن تن بدهند. این است که پیامبران، قائلان و چارچوسیی را که به این سنتهای پراگماتسمی، شکل داده است می گردانند و محتوای سکون را و منسوخ کنند. آن را تبدیل به محتوای حرکت آفرین و خود آگاه کنند. مکتب و مذهب خویشی نمایند. در این حال، مردم در عین اینکه احساس می کنند چیزی در حال دگرگون شدن است اما سنتهای خویش را نیز در خلال این دگرگونی همچنان به بر جا می بینند و به این دلیل، در مقابل تغییر و تحول و نوآوری انبیا، موضعگیری نمی کنند. برای روشن شدن این مسأله که پیامبران چگونه مونی متدها را پراگماتسم کشنده را به پراگماتسم سازنده تبدیل نمایند؟ به سراغ قرآن می رویم و به تحلیل سوره "قریش" می پردازیم.

بسم الله الرحمن الرحیم - بنام خداوندی که در این جهان بر همگان و در آن جهان برگزندگان بخشنده است.

لایلاف قریش - تنها با ظواهر الواف قریش، ایلافیم رحله الشفاء والصفی - انس و الفتی که که کوچ کردن در زمستان و تابستان داشتند. قلیعید و ارب هذا البیت - پس باید پروردگار این خانه را برستش کنند.

الذی اعطیهم من جوع و اعطیهم من خوف - او که تشکهای گرسنه را راسر میکند از ترس و وحشت ایمنش میدارد.

درمان عرب، سنتی بنام "الف قبیله ای" استقرار بوده است که بر مبنای آن، افراد هر قبیله می بایست با یکدیگر متوکل و مانوس بوده و نسبت به قبیله تعصب داشته باشند و با قبیله دیگر، خود را نامانوس و بیگانه حس کنند. هر قبیله نیز موظف به حفظ جان و مال افراد خود بوده است و چنانچه فردی

از این قبیله توسط فردی از قبیله دیگر بقتل میرسد، تمام افراد آن قبیله، مسئول قتل شناخته شده و می بایست قصاص خون او را به قبیله خودش بدهند. حال این قصاص با بصورت پرداخت "دیه" (وجه خون) بوده و با بصورت نزاعها و کشمکش های بی پایان قومی و قبیله ای.

این انس و الفت، در میان قبائل مختلف هم برقرار میشده است. به این معنا که یک قبیله با طایفه و قبیله و طایفه دیگر، پیماپی می بسته است تا از گردن حملات قبیله سومی در امان باشد که البته معمولاً این پیماپیها دو جانبه بوده است یعنی کهر قبیله سومی بقتل میرسد، این دو قبیله هم پیماپی خود را موظف به قصاص خون او میدانسته اند، بخوبی مشخص است که یک چنین انس و الفت و تعصب شدیدی که در میان افراد قبائل و حتی خود قبائل برقرار بوده است، ضرورتاً بر خوردهای حاد قبیله ای و قومی را بهرادر داشته است. خصوصاً که ریشه باسی علل پدیدهایی یک چنین تعصبات و انس و الفتها، برای بارش می کند که وضع همیشگی اقتصادی آنها، بالاخره، آنها را بسبب خصومت و دشمنی می گشاده است.

سرچشمه زندگی اینگونه قبائل، چراگاههای محدود و پراکنده ای بوده است که بوسیله بارانهای موسمی، در آنها گیاه و علف می روید و این قبائل، که معدداً گله دار بوده اند، احتیاج و دامهای خود را در این چراگاهها پرورش میدادند. امروز خشکسالی های قابل انتظاری که در صحراهای عربستان امروزی عادی و همیشگی است، سبب میشده است تا همین چراگاه های محدود نیز نتوانند سر سبزی خویش را حفظ کرده و دامهای قبائل بی شمار و پراکنده، عرب را پدیداری کنند. به همین دلیل، قبائل مزبور که عمر معدده شده، قنده، صفحه ۲

پراگسیس انسان ساز

نقشه از صفحه ۳

زندگیشان از طریق دامپاشان بوده است، باجسار مینده اند که برای گذران زندگی خود واحسانان، دائما از نقطه ای به نقطه دیگر کوچ کنند و برای جا گرفتن در سرزمینهای مساعدو مناسب برای دامداری، بهیوسته در حال جنگ و براغ و غارت بکدگر سرگردان بنابر اس، در خصوصیت عمده ای که میسواد در میان قبایل بدوی صحرای عربستان سراغ گرفت، یکی وضع سد اقتصادی (جوع) و دیگری ترس و وحشت دائم از خشکالی و از قتل و غارت دیگر قبائل (خوف) می باشد.

قبیله قریش که موضوع اصلی سوره فوق است و مهمترین قبیله عرب در آن زمان بوده است نیز از این امر مستثنی نوده و بر مبنای همان بافت قبیلتهای خوشخو ویزکیهای زندگی قبائلی، انس و الفتی عارضی در بین افرادش برقرار بوده است. علاوه بر این، قبیله مزبور، برای دستیابی به چراگاههای سر سبز و مراغ حرم بین و شام، دست به دو کوچ یا "رحله" بزرگ میزدند که در زمستان بطرف یمن و دیگری در تابستان بطرف شام. خصوصیت عمده این دو کوچ، بی جهت و بی هدف بودن آنهاست که مجموعا بصورت یک حرکت سبکی و دوری نمود می یافته است از شام به یمن، از یمن به شام، از شام به یمن، از یمن ... و این سنتی همیشگی بوده است که ریشه در عقب وجود قریش داشته و پیامبر میبایست این سنت را از حالت سبکی و بی هدفی خویش خارج کند و به پراگسیس سازنده تبدیلش نماید.

برای بی بردن به چگونگی عملکرد پیامبر، سنت دیگری را که در میان قریش رایج بوده و در این سوره نیز بدان اشاره شده است مورد بررسی قرار میدهم و آن طواف برگرد کعبه و پرستش بت های بی اراده و بی جان بود. هر قبیله برای خود بتی داشت که آنرا در خانه، کعبه قرار داده بود و هر ساله در چهار ماه محرم، صفر، ربیع الاول و ربیع الثانی برای زیارت و پرستش آن به مکه می آمدند. این ماهها، ماه های حرام بود و تمام قبائل موظف بودند که در محدوده این چهار ماه، تمام منازعات و کشمکشهای خود را بکاری گذارده و برای پرستش بت های خود، به مکه مسافرت کنند. قریش که بزرگترین طایفه عرب بود، وظیفه کلید داری خانه کعبه را که وظیفه مهمی محسوب میشد، بمعده داشت و بدین خاطر، از حیثیت و احترام شایانی در میان قبائل برخوردار بود.

سرمایه داران و تجار قریش با استفاده از این اعتبار و نیز با سودجویی از این چهار ماهی که تمام قبائل عرب را یکجا در مکه جمع میکرد، به استعمار توده های عرب میپرداختند و برای این منظور، بازار هروف "عکاظ" را که تمام احتیاجات مردم را یکجا گرد آورده بود، در مکه ساخته بودند. اینجا بود که مراسم زیارت و پرستش چهار ماهه بت ها، یک شکل اقتصادی نیز پیدا کرده بود و حتی قبایل مختلف نیز معاملات "بین القبائلی" خویش را به این بازار انتقال داده بودند که البته در این میان، قبیله قریش برآمد همه بود و بیشترین سود را بخود اختصاص میداد.

بهر حال، آنچه گفته شد مختصری از وضع زندگی قبائلی اعراب و بویژه قبیله قریش بود که مقدمه لازمی بود برای ورود به سوره "قریش" و بررسی متد پیامبر اسلام در تغییر و تبدیل پراگسیسم و سنتهای منجمد و تکراری و حرکتیابی بی هدف و بی جهت مردم، به پراگسیس و عمل سازنده و جهندار. در ابتدای سوره، مساله انس و الفت قریش عنوان شده است، انس و الفتی که آنها بر مبنای بافت قبیلتهای و زندگی جادر نشینی و دامداری خویش، به کوچ و رحله، داشتند: "لا یلا ف قریش - ایا فهم رحله الشتاء و الصيف: برای (ایجاد) انس و الفت قریش - انس و الفتی که نسبت به کوچ زمستانی و تابستانی خویش داشتند"

از مفهوم آیات فوق، چنین استنباط میشود که

قرآن، انس و الفتی را که بین افراد قبیله قریش برقرار بوده و هم چنین مسائلی را که با دیگر قبایل داشته است، به رسمیت نمی شناسد و در دنباله، همین آیات می گوید که آنها پروردگار این خا صرا برستش کنند و تنها اینگونه انس و الفت است که مورد تأیید قرآن می باشد:

"قل یعبدوا رب هذا البیت - پس باید که پروردگار این خا صرا برستش کنند!" مهمترین نکتهای که در این آیه متواتر سراغ گرفت، هدفدار کردن حرکت سر در گم و سبکی کوچ، و انس و الفت قریش، به این حرکت است. چرا که همانگونه که گفتیم قریش، در جریان استقرار و روزمرگی این کوچ بی هدف خویش اسیر شده بودند و بهین دلیل بود که بهیوسته به قتل و غارت بکدگر میپرداخته و بر سر یک چراگاه و یا قتل یک فرد از قبیله خود، خونبها نیا کرده و جنگها و منازعات بی پایان برپا می دادند. و آن چنان در این منازعات و کوچهای تکراری غرق شده بودند که خود را فراموش کرده و هدفدار بودن حرکت هستی و انسان را از یاد برده بودند. آری آنها هدف داشتند اما هدفشان تنها در این خلاصه میشد که بهترین چراگاه را تصرف کنند و هر کس را که به مقابله با آنها برخاست از دم تیغ بگذرانند و ... این بود که در همین محدوده زندگی مصرفی و سبکی بسته تولید برای مصرف، مصرف برای تولید و یمن به شام، شام به یمن محصور مانده بودند.

بنابراین، بکار بردن "کوچ سبکی" قریش توسط قرآن (رحله الشتاء و الصيف)، خود مطهر و نشانه غرق شدن آنها در یک جریان روزمرگی و پراگسیسم کشنده است و آنگاه خداوند راه نجات آنان را از این پراگسیسم در این می بیند که: "قل یعبدوا رب هذا البیت"، حرکت خویش را هدفدار کنید او به فلسفه وجودی انسان و هستی بی برید زیرا تنها در این صورت است که دست از برادر کشی و قتل و غارت بکدگر برداشته و حتی به باری و معصدت هم بر می خیزد. دیگر اهداف جزئی و زندگی مصرفی و مادی را بعنوان هدف خویش انتخاب نخواهید کرد که برای دستیابی بدان حاضر باشید به هر کاری دست بزنید. هدف اصلی شما، پرستش "خدای این خانه" خواهد بود و همین عامل باعث خواهد شد که انس و الفتی حقیقی میان شما برقرار شود: لا یلا ف قریش! این الفت و نزدیکی و مهر و محبت، دیگر مثل سابق بر مبنای خوی قبیله پرستی و عصیت های قومی نیست، بلکه بر مبنای وحدت هدف است: توحید: رب هذا البیت!

پرستش خدای این خانه، سبب خواهد شد تا کوچهای بی هدف و دوری که انجام میداده اید به یک حرکت مستقیم و هدفدار بدل شود که بر مبنای همان انس و الفت جدید استوار شده است: ایا فهم رحله الشتاء و الصيف! اما چرا اشاره به نزدیک میکند و می گوید: هذا البیت - "این خانه؟" همان خانه ای است که قریش، بتهای خویش را در آن جا داده بودند و به پرستش آن میپرداختند. اما اکنون خداوند می گوید: "این خانه" سر جایشاندا بتهای آن که نشان دهنده محتوای شرک آمیز، مسخ کننده و نابود کننده آن است باید عوض شود! چقدر زیبا و عمیق است این سخن! آری! قالبها باشند، اما محتوای آنها عوض شود. دیگر نگویید "هیل"، "لات"، "مزبا" و ... بلکه بگویید: "رب هذا البیت"، "پروردگار! این خانه! یعنی که محتوی دگرگون شد، بجای لات و عزرا و هیل، "رب" آمد. اما "هذا البیت" همچنان با بر جا ماند!

و زیبا تر از این، درسی است که پیامبر از این آیه میگردود درک می کند که نباید با سنتها و رسومات قسومی و قبیلتهای که ریشه در عقب وجود قریش دارد به مبارزه برخیزد چرا که در این صورت، قریش او را طرد میکند، دین او را نمی پذیرد و محکم تر از پیش، به اعتقادات منجمد و نابود کننده خویش می چسبد.

پس پیامبر می آید و از همین مراسم عبادت و سانس چهار ماهه قبائل عرب در مقابل بت ها، مراسم بر سر کوه و اسان سار "حج" را می یارد. قالبها را حفظ میکند، ماههای حرام را محترم می شمارد، سر رخص حرام (مکه) را مقدس می دارد، اجتماع نام قبائل را در یک محل ارج می بیند، طواف آنها را بر گرد کعبه گرامی می شمارد، محالست بخت و ماطره ای را که معمولا با بهیاضا عدی قبائلی می احاسد و با به حل و فصل بوقتی دعواها می احاسد، همچنان با بر جا می دارد. ... اما محتوی را دگرگون می یارد و می گوید: "قل یعبدوا رب هذا البیت" شما باید که پروردگار خویش را پرستش کنید! و تنها در این صورت است که بین شما انس و الفت برقرار میشود.

انس و الفتی همیشگی، پایدار و هنگامی، و بهایم، با این کار خویش، اسان مناسبات شرک آلود "بین القبائلی" و روابط ضد توحیدی "درون قبائلی" را فرو می ریزد و طومار چند صد ساله نزاعها و کشمکش های بی پایان را درهم می پیچید و سرانجام، پراگسیسم را تبدیل به پراگسیس می کند، آنچنان ماهرانه و آنچنان با دقت و نکته سنجی و هوشیاری که توده های عرب، اصلا گسستگی خویش را با گذشته و درهم ریختن تمام ارزشها و مقدمات جاهلی خویش را احساستر کنند، بلکه آنچه احساس کردند، باعث آید تا ترلزل باید برونشان به پیامبر و پیام او شد، احیا، و زنده شدن ارزشهای وجودی آنان و تصفیه سنتهای خرافی و پراگسیسمی شان بود. و حال آنکه از مرز توحید تا مرز بت پرستی فرسنگها فاصله است و اینطایف کردن این فاصله بعد و طولانی را حس نکردند!

پس آن را، خداوند، دو خصوصیت عمده زندگی قبائلی را در رابطه با هدفدار شدنشان مطرح میکند و آن: جوع و خوف و با وضع بد اقتصادی و ترس است.

"...الذی اطعمهم من جوع و امنهم من خوف - او که شکمهای گرسنه آنان را سرگرد و شما را از ترس و وحشت (گرستی و قتل و غارت دیگر قبائل) ایمن داشت!"

آنچه که تاکنون قریش را از گرسنه ماندن و ترس از هجوم سایر قبائل مومن میداشت، زندگی قبائلی و روابط ضوابط حاکم بر آن بود، کوچ و حرکتهای

بی هدف و سر در گم بود و بطور کلی، پراگسیسم بود. اما اکنون خداوند می گوید: خدای این خانه (رب هذا البیت) اوضاع اساسا عدی و متشیع انسانی شمارا بهبود می بخشد و شمارا از ترس و وحشت مومن سدارد. یعنی که هدفدار بودن حرکتشان و وحدت هدفشان سبب خواهد شد تا استعمار و شتمنا بی حمل و انضادی را از بین خود ریشه کن کند. چرا که دیگر، شما سبب بکدگری انس و الفت دارید. انس و الفتی که بر مبنای توحید برقرار است نه انس و الفت قبائلی و جاهلی، پس، "رب هذا البیت"، شما را به بهره برداری مشترک و برادرانه مواهب طبیعی فرا خواهد و به باری و معاصدت بکدگر وامیدارد. آنگاه است که دیگر از وجود تضادهای وحشتناک طبقاتی اثری نخواهد ماند و وضع بد اقتصادی شما، بهبود خواهد یافت. ... الذی اطعمهم من جوع.

بنابراین، دیگر هیچ ترس و وحشتی از گرسنه ماندن و یا حلات و قتل و غارتهای قاتل بیگانه ندارید چرا که دیگر شما بیگانه ای در میان خویش نییابید. همه با هم اید و در یک مسیر و سویی یک هدف در حرکت و تلاشید، دیگر ماسبات ظالمانه روابط شرک آمیز در میان شما حاکم نیست و کسی به خود اجازه نخواهد داد که به دیگری تجاوز و ستمی روا دارد. آری! وحدت هدف شما (توحید) ترس و وحشت از بکدگر و از گرسنه ماندن را از میانان خواهد برد. ... و امنهم من خوف!

بنابراین، می بینیم که قرآن، دقیقا در رابطه با دردها و نیازهای مردم سخن می گوید. یک نمونه را از آن قبیلته قریش ذکر میکند. تا درس عبرتی باشد برای همیشه، تاریخ و همیشه انسانها، تا بدانند که برای نجات از غرقاب کشنده پراگسیسم و بهیون آمدن از محلاب روزمرگیها، دنیاگرایی ها، لذت پرستی ها، خود فراموشی ها، بی اسالتی ها، خدا فراموشیها، تعصبات بیجای قومی و نژادی، زد و بند های ضد توحیدی، مناسبات شرک آمیز و روابط ضوابط انسانی و ... و هزاران هزار سچاگرایی و فسادات و اسارت و ذلت، باید که همچون پیامبر، پراگسیسم کشنده را تبدیل به پراگسیس سازند و مکنند، حرکت خویش را هدفدار و جهندار کنند. تنها و تنها، رب هذا البیت را بهیوسته و شایسته او باشند. و این یعنی توحید: توحید انسانی، توحید اجتماعی، توحید طبقاتی، و ... سرانجام توحید در کل هستی!

آنچه تا کنون از طرف سازمان روزندگان بهنگام مستمعین ایران منتشر شده است:

الف - نشریه:

- ۱- شماره های ۱ الی ۱۷ آرمان مستمعین
- ۲- فوق العاده شماره ۱: ویژه ترمینی
- ۳- فوق العاده شماره ۲: ویژه پاسدار (پیام مستمعین شماره ۳)
- ۴- فوق العاده شماره ۳: درد و درمان شماره ۱
- ۵- فوق العاده شماره ۴: فترت: غیاب - پیام: مهدی جولانگاه بخوداگاهی رسیدن مستمعین ...
- ۶- فوق العاده طالعانی
- ۷- فوق العاده شورا
- ۸- فوق العاده سلطان
- ۹- خطوط کلی حرکت عقیدتی سازمان روزندگان بهنگام مستمعین ایران.

ب- کتاب:

- ۱- پیام مستمعین شماره ۱
- ۲- متد با روش
- ۳- ارتجاع روزنه: امیرالیم: تحلیلی از اوضاع جاری خورستان (در درد و درمان شماره ۲)
- ۴- شکست دگرگشتها در جلوهگری از احتضار امیرالیم آمریکا
- ۵- لبیلہ القدیر، مرحله: ارزش آفرین تقدیر ساز.
- ۶- صدق پرچدار ناسوالیم در جهان سوم، دفتر اول: امیرکبر صدق
- ۷- الفبا مبارزه
- ۸- دشمنان مردم کیانند، دوستان آنان کدام؟ جلد اول و دوم
- ۹- سلسله دروس اسلام شناسی
- ۱۰- مجموعه مقالات
- ۱۱- ولایت فقیه

برودی منتشر میشود:

- ۱- پیام مستمعین شماره ۲
- ۲- درس اول آرمان مستمعین: چگونگی پیدایش مستمعین از حرکت اجتماع و بعثت آنها: در رابطه با حرکت آنها.
- ۳- کلید فهم نمودار خطوط کلی حرکت عقیدتی سازمان روزندگان بهنگام مستمعین ایران
- ۴- حرکت - وحی - تکامل

انسانی شده است (۱۰).

بقیه از صفحه ۶

خدا! ای محمد را که الگوی مکتب فساد را دمودی می‌بینم که ولاست بر مردم و بر اسلام، وسیله ای شده است در دست انحصار طلبان مذهبی، تک‌نام و نان خویش را در آن می‌چسبند (۱۱) خدا! آزادی را که هیچ بدیده ای توانایی پذیرشش را ندانست و امنیتی قرار داده ای از برای انسان مناسبت که انحصارگران ره آورد اهدائی خویشی بپذیرند که هر زمان را در آن می‌گذرانند (۱۲) خدا! اقله‌های مذهب را که تو وسیله ای قرار داده ای برای بیان محتوای آن، می‌بینم که خود بصورت "هدف" درآمده است، و ملاک‌هایی که تو قرار داده ای که اساسا بر مناسبت آنها شناخته شوند و فهمیده، خود بصورت اقله‌های درآمده اند که انسان را به انجماد و سکون و ایستایی کشیده اند و در حماری از جیل و پاناکاهی خرافه محصور کرده و از رشد و تعالی و تکامل و خود آگاهی و... باز داشته اند. (۱۳)

خدا! آگاهی که تو وسیله را هدف، و هدف را وسیله نیلگاریم، و برای رسیدن به هدف، وسیله را مباح شماریم و هدف را در راه وسیله توجیه کنیم. (۱۴)

خدا! اهدا می‌کنم که شتای آشکار و ناپیدا را بشناسم! خدا! هر روز از وجود من بزودی که حربه ای است مملکت در نابودی ره آوردی ایام! (۱۵)

خدا! آگاهی که تو دشمن را دوست و دوست را دشمن می‌نمایی، کمک کن که در شناخت طریقت هوای نفس مرا به استخدام خود درآورم (۱۶) خدا! به ما بفهمان که تا مردم خود آگاه نشوند، سواری دادن آنان امری طبیعی است، و در مشغول ساختن مردم، بین حرکتی ارتجاعی و حرکتی با اصطلاح اغلاطی فرقی نیست! (۱۷) خدا! حقیقت را به ما بفهمان و دسیسه ها را بر ما آشکار ساز، و کاری کن که واقفیت‌های کاذب فریسمان ندهد، خدا! بدی که تو ساخته ای حرکت ما را مایوس نکند، بلکه مللی باشد که خوب رفتن را از زود رفتن به ما بیاموزد. (۱۸)

خدا! اهدا می‌کنم که تو مصلحان را از مخدمان باز شناسم و از مصلحان راهت قرار ده، که اینان حتما "مخدمان مردم نیز هستند، و از مخدمان مردم قرارم مده چرا که اینان ممکن است منافقان راهت شوند. (۱۹)

خدا! آگاهی که تو شناخت را با لباس، و مذهب را با ملوک، حقیقت را با واقفیت، شعور را با غور، جهاد را با هوی علم را با جهمود صداقت را با سعادت، شجاعت را با شجاعت و... یکسان نسیم. (۲۰) خدا! به ما بفهمان که وحدت نیزه ها در مقابل ما دشمن، وحدتی است موضعی نه وحدتی ایدئولوژیک! چرا که وحدت در ایدئولوژی مرگ ایدئولوژی است. (۲۱)

خدا! به ما بفهمان که راه تو به راه خلق یکسان است، و برای تو کار کردن یعنی برای خلق کار کردن! برای تو، بدون خلق کار کردن صوفیگری است و برای خلق بدون در نظر داشتن تو کار کردن غرق شدن در غرقاب پراگندگی (عمل زدگی) است و انسان را به پهلیم (پوچی و عبثت) میرساند. (۲۲)

خدا! ایا توانیم ده که راه برای نان گرسنگان از نان خویش درگذرم، و برای آزادی و برخورداری مردم محروم اسارت و محرومیت خویش را بپذیرم غم.

خدا! ما بفهمان که اسلام دین آگاهی و آزادی و قدرت است، بدون آگاهی و آزادی، اسلام فانیسم، و بدون آگاهی و آزادی و قدرت دمکراسی ضد انسانی است و تنها با آگاهی و آزادی و قدرت است که جلوه حقیقی اسلام متبلور میشود.

خدا! به ما بفهمان که قدرت باید قدرتمند باشد، نه ارتشی که اساس تکیه اش بر مصلحت و غلبه و انادیده می‌انگازند، اگر از روی صداقت عمل میکنند، بفهمان که با در افتادن با طغیانی، غلبه بر دشمن نمی‌شود، اما با غلبه بر افتادن طغیانی را ریشه کن میکند. (۲۴)

خدا! به ما بفهمان که در این برهه از زمان علت العلل تمام دردها و بدبختیها و سیاه روزهای بشریت، امپریالیسم خونخوار غرب است، که شانه روز در تلاش و توطئه است که خلقهای محروم ما را در تنگنای اسارت خویش نگاه دارد. به ما بفهمان که مبارزه ای غیر از

بیکاری امپریالیسم، گامی در جهت خلق بحالی نمی‌آید و حیات است بدنام. (۲۵)

خدا! به آنکه حاکم بر مردمند بفهمان که مردم نشسته قسط و عدل اند، و تنها اسبابی که لغات برپایی اجتماعی را بر این اساس (قسط و عدل) دارند، به آنکه خود را مدافع قسط اسلامی و حقوق خلق میدانند بفهمان که حرکتی برای طغیانی، و ارتجاعی، فدایی در راه مافع مردم محسوب نمیشود، بلکه دفاع از حقوق مردم و حراست از حریم قسط اسلامی در این است که با معاهده های اقتصادی - نظامی ای که برپاییهای حاشی جامعه مان را در جنگ‌های امپریالیسم قرار داده است، مبارزه شود و ربحه های اسارت اقتصادی - نظامی و طغیانی سیاسی و فرهنگی، کشته گردد. (۲۶)

خدا! به آنکه حاکم بر مردمند بفهمان که نظام بورژوازی و ماشین عول آسای دولت رهنمای است مساعد جهت ادامه سلطه امپریالیسم بر مهبمان به آنان بفهمان که تجدید حیات ارتش، این اسبابدار و زاینده امپریالیسم در منطقه، تجدید حیات سلطه غم امپریالیسم است بر وطنمان. (۲۷)

خدا! به آنکه دیروز شعار میدادند عدد از شاه بوبت امریکاست بفهمان که امروز مردای دیویری است که شما وعده اش را میدادید پس چرا عقب نشسته اید و بجای افشای حجابات ۲۵ ساله سلطه امپریالیسم امریکا، بجای خود کردن نظام بورژوازی ضد خلق بجای درگرو کردن نظام استعماری ارتش و بسته به امپریالیسم، بجای افشای عاده های نفتی، این سفره آماده رند دهنده امپریالیسم، بجای متوقف ساختن صنایع مروتناکار، این دعوت کننده امپریالیسم، و... به مسائل روستایی و به وهلولها پرداخته اند و در صددید با ایجاد جنگ زرگری و سرگرمی برای مردم، آنها را از توطئه های امپریالیسم خونخوار غافل نگاه دارید؟ (۲۸)

خدا! به آنکه شعار مبارزه با امپریالیسم را سر میدهند، بفهمان که تنها راه مبارزه با امپریالیسم، بسج توده هاست و تنها راه بسج توده ها، خود آگاهی بخشیدن بدانان است.

خدا! به پیشگامان مردمی ما بفهمان که ارتجاع زریک است و نیز هوش، هم قدرت دارد و هم مذهب، هم سلاح دارد و هم نماز، هم سیاست بار است و هم زیرک، همراه با ما، شعار ضد امپریالیستی میدهد اما با تمام وجودش بر علیه ما عمل می‌کند. به آنان بفهمان که توده ها جهت مقابل با امپریالیسم صورتی بالفعل داشته آماده کار دارند، لیکن این ارتجاع است که با شعارهای پوچ و بظاهر خلقی خود، مردم را سرگرم می‌دارد و قدرت آنان را نابود میکند. (۲۹)

خدا! آگاهی که تو در حرکتان دشمن را تانکیهای ضد خلقی اش را راهنمای خود بدانی و به ما بفهمان که راه مقابل با دشمن این نیست که هر کاری که او کرد عکسش را انجام دهیم، این چنین عملکرد ما را با عمده ما نیز دشمن می‌دارد و با سرگردمان مسازد و از تانکیهای مخفی غافلمان میکند. (۳۰)

خدا! آگاهی که تو در حرکتان، هواهای نفسانی مان ما را به انحراف کشاند، بلکه میسر مورتور حرکتان، خود آگاهیهایمان باشد که در رابطه با صوابت مکتبی برای ما حاصل شده است. کاری نکن که عغه های زندگی در حرکتان بیکاره مسرمان را تغییر جهت دهد، و به لبه پرتگاه کشاندمان! (۳۱)

خدا! آگاهی که تو جوانانم، مطلق اندیش باشیم، چرا که حرکت اشتباه زاست، و آسانها با تشدید سرعت سیرشان بیشتر اشتباه میکنند، و اصلا، اشتباه زایشه حرکت است و کسی اشتباه ندارد که ساکن است و بی حرکت، آگاهی که تو آسانها را به تجربه هائی فراردهیم، تا در ادامه مسرمان نگارن گریم و از غرض مضمون مانم. (۳۲)

خدا! با ما مدد رسان ما را تلاش و مجاهدت خویش مردم را به خود آگاهی رسانیم و از فرب انحصار طلبان مذهبی و اسلام نان آور آنان، مصونیتان بخشیم.

خدا! این چهره ارتجاع را مهابت آنان را برای مردم ما رسوا کن، و مردم ما را از شرقت ضد خلقی ایشان که اینقدر دم از مردم می‌زنند و تا صحبت از مردم به میان می‌آید، به دست و پای می‌افتند و به اندیشه فرو میروند تا حقوق مردم را در لباس غیر قانونی خود قانونی و در صورت انحصار طلبانه، خویش اسلامی، جلوه دهند، آگاه ساز. خدا! این چهره ایانی را که توجیه را از صورت یک جهان بینی منحرف ساخته اند، از وحدت مردم در جهت تثبیت حاکمیت خویش بهره می‌جویند رسوا ساز. (۳۳)

خدا! به آنکه در اندیشه اند تا با تمسک به واژه های مکتبی، انحصار طلبیهای خود را ارضا کنند، بفهمان که ولایت فقیه ولایت اسلام شاس است و ولایت معمم حوزه ها متحجر علمیه، منتی بر فکر و اندیشه ارسطویی! (۳۴)

خدا! به اینان بفهمان که قفاحت در دین در وجود یک فرد خلاصه نمیشود و شرایط اجتماعی - بین المللی اقتضای شورای قفاحت را میکند چرا که فقیه در دین به معنای فرد آگاه به یک سلسله روایات صحیح و نامصحیح است، نیست، چرا که این، خود بعدی از ابعاد گسترده

مفاهیم است، معمو اسلام بنیان را بنس باید مسلح به آگاهی از روابط حاکم بر مکتبم بسجده بین المللی باشد تا در ظل آن بنواد اسلام را از اسیران دریا بدو فادرنه خجعت در هر زمان و هر جایی باشد. (۳۲) خدا! به روحانیون ما بفهمان که لباس در اسلام ارتش نمی‌آورد، تا براساس آن بتوان دادگاه و تریبون و جاسوس تشکیل داد، و بعد با ایجاد روستایی و سرانگیزی دست به انحلالش زد، و به مردم ما بفهمان که انسان با چنین دیدگاه طغیانی نمی‌تواند حاکم بر مردم باشد و هدایت یافته بر از آنان! (۳۵)

خدا! اینچره علمه ما را از عرفات دکمهای ارسطویی، که اساسی ترس یا بگانه دیاسک اسلام مایعی احتیاد را به کون کشنده و نابود ساخته، بجاده، و تحریک و بویندی و خویشو عصار را جاکسین رکود و جمود و رضا و خودسودن از وضع موجود، صحت!

خدا! اینچره علمه ما را از غرور و نخوت و لباس پرستی و گرو پرستی که حاصلی جز بازتابت شرک آلود افکار آنان ندارد، بجات ده و حاکی و مردمنان کنی که بنواد پرستی در جهت خلق گام زنند. (۳۶) خدا! مردم ما را حقیقت بین سازتا و واقفیتهای کاذب نفردیشان! خدا! به ما بفهمان که ساد و لوهانی می‌نمایند که با سرب کوب میشود خلقهای محروم و تحت ستم اشتیاد را خاموش ساخت بفهمان که خلقها را اگر چه با خیانت بنود خاموش کرد، اما با زور نمی‌توان رسوا کرد. (۳۷)

خدا! به مردم ما بصیرت و سبائی ده تا موعظهای غم امپریالیسم امریکا را در اعما ارتش مزدور و تجدید سازمان آن دریا بماند، و یاد آرند که همین ارتش تحت فرمان مستشاران امریکائی بود که سینه های فرزندانشان را با گلوله های سرخس می‌زدید و ۱۷ شهرونها را با آنها میکرد. (۳۸)

خدا! به خلقهای اقلیت کرد، عرب و... ما بفهمان که مقابل با ارتش باغت انجماد ارتش میشود و انجماد ارتش باید امپریالیسم را برآورده مسازد، به آنان بفهمان که اگر ارتش را نابود ساختند، صبه سیم و اگر نه امپریالیسم را شادان ساختند! (۳۹)

خدا! به خلقهای اقلیت کرد، عرب و... ما بفهمان که دامانی پاکتر از خاک ایران و مردمی برادر، چون دیگر خلقهای ایران نخواهد یافت، مشروطه آنکه همه حاکم بزبان وطن باشد و دست امپریالیسم و ارتجاع از آن کوتاه باشد!

خدا! توانمان ده تا حقیق را بهمان و وقایع را افتا سازیم و نقاب از چهره شوم ارتجاع - امپریالیسم بدیم و علم و آگاهیها به توده های مردم منتقت رساند. (۴۰)

خدا! توانمان ده تا برخلاف خواست قدرت و هیئت حاکم، توده ها را بر علیه دشمنان در کمن نشسته مان بسج کنیم و بر امپریالیسم جهانخوار بشوراییمان!

خدا! اتانرا که اسناد و مدارک خیانت ۲۵ ساله امپریالیسم را افشا نمی‌کنند و مردم ما را مهابت کثیف امپریالیسم تجاوز کار امریکا آگاه نمی‌سازند، رسوا ساز!

خدا! اتانرا که در صددند ارگانهای اقتصادی - صنعتی - فرهنگی اداری، سیاسی - نظامی... رژیم و استه گزشت را دست نخورده باقی گذارند، اگر آگاهانه خدمت به امپریالیسم میکنند و راه او را هوار می سازند رسواشان ساز و اگر نا آگاهانه چنین می‌کنند، بفهمان که درجه به امپریالیسم و در مقابل مردمند!

خدا! دست خاھلن را از سر مردم کوتاه کن، چرا که دشمن مکار و ساق آزاری میکند و جاهل در میکند!

خدا! اسلام علی و؟ خط مشی حسین را مکتب فکری و نهضت اجتماعی و ایدئولوژی انقلابی امان قرار ده، تا که در سایه آن بتوانیم برنامردیها و حرکتی ضد خلقی بنایزم و نابودشان سازیم!

خدا! اجرات انتقاد و زبانی ایاذری بر ما ارزانی دار که بتوانیم با آن به تصحیح کج رویها بپردازیم! (۴۱)

خدا! اجرات انتخاب پس از شناخت را بر ما ارزانی دار، تا که آگاهی به کجیها به محافظه کاری نکشاندمان!

خدا! به عالمان به مذهب بفهمان که اسلام اگر در صورت حقیقی خویش در صحنه زندگی و زمان حضور باید توانی لایقتهای به مردم خواهد داد و لیزه بر پیکر دشمنان نمی‌افکند و اگر نه، بصورت مذهبی در خواهد آمد که خود ذلت پذیر و استضعاف خلقها را بدنیال خواهد داشت! (۴۲)

خدا! به رهبران انقلاب بفهمان که اسلام با ۱۴ قرن فرهنگ و تاریخ خویش، سرشار از معانی و فاضل انسانی و سرشار از تگابوی علم و جهاد و شهادت و قربانانش برای تکامل و حق پرستی و عدالت است و نباید امروز در انحصار طلبان مذهبی حوزه ها بصورت یک سلسله ضوابط عوام فریب و جاهل پرور یا پادار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه عوام در آمد.

خدا! این حقیقت را به رهبر انقلاب بفهمان که پیامبر جنگید تا موانع جهل و دیوار جدائی مردم را از خویش، بردارد تا بتواند خود

خدایا ! شرم دارم که این سؤال را مطرح کنم . ولی می‌کنم چرا
که درنگردن آن سودی نمی‌بینم ، خدایا ! چرا هر روز و هر حرکت

و کسیکه صوابی غیر از صوابات حرکتی اعتدال بخش اسلام را طلب کند از او بدین متشدد و او در آخرت جزو زانیکاران زمان سرمایه است. این آیه میفانند گویای این امر باشد که اسلام دینی است که دینامیس وجودی باشد آترا طلب میکند و اگر انسان بجز این دین، دینی را طلب کند بدینسان نیست چون مخالف خواست وجودی خود دینی را طلب کرده است در حالیکه خواست و طلب واقعی وجودی او مورد قبول است چرا که در پاسخ بدین خواست و نیاز، اسلام برپای او سرشع است. چنین انسانی که مخالف خواست وجودی خود دینی غیر از اسلام را طلب کند، کافر است.

السلام است، ساراس را سر اعتدالی اسلام، عدول کرده و به غس خود ظلم نموده با انبهای سر حرکت الحرامش همه سرمایه‌اش را اردس میدهد.

۷- لعدارسلنا رسلنا بالناس و ابرلنا ههم الکتاب و الصوان لبقوم الناس بالغسظ و ابرلنا الحدید فیه ما س تندید و مانع للناس و لیسلم الله من یمیره و رسله بالغیب ان الله فوی عزیز.

بدرستکه فرسادم پیامبران را با دلال آتکار و روشنگر حق و باطل و فرسادم با انبان، کتاب و میزان. با اینکه مردم در ظل اس دو، حق باطل برایشان ننس شود خود را با راسد و خواکاهی اساسی کس نمایند و براس آن خود باخیزند برای ساختن جامعه‌ای مننی بر قسط، و فرسادم مردم را آه‌ها که در آن سختی است، جهت تحقق چنین آرمایی (ساختن جامعه‌ای مننی بر قسط) که ماضعشان را در بی دارد، تا که آشکار شود که چه کسی این آرمای حدائی که رسولنیز جهت تحقق آن فرساده نده بود را متحقق میکند و خدا و رسول او را ناری میدهد، همانا خداوند با قوت و با عزت است.

در اس رابطه اسبا، در اسدا با ننس حق و باطل را برای مردم و آگاهی غسانی بخشدن بدانان آتبار از حالت استعاض خارج می- سارید (لا یغ اسم الاستعاض علی من یلغه حجه فی الارض فمعتها اذنه و وعافا فلیسم استعاض بر کسی اطلاق میشود که بدا و ننس حق و باطل را از سوی پیشگان حرکت استکالی اسبا را با کوششیده و با قلشنان دریافت باشند) و سپس وادار به قام در جهت استقرار جامعه، مننی بر قسط می- نماید.

آیه ۲۵ سورة آل عمران در این رابطه عبارت است ان الذین یغفرون بآیات اللغو یقتلون السبین یغرقو یقتلون الذین یامرون بالغسظ من الناس فستمرهم بعذاب الیم.

در این آیه آمرین بالغسظ من الناس کسانید که جوانا اسبا با ننس حق و باطل، و آگاهی بخشدن به توده‌ها از توان لایتنای وجود بشان، از طریق شجاعت و شهامت و جاسازی و انبار و بالاحره شهادت خود در میدان مارزه با سنگران، توده‌ها را بر به قام به قسط می- کند.

بروسه استکالی قام مستعاض به قسط در سر حرکتش سراجام به امامت یعنی خود آتکاهی انسانی- اجتماعی مستعاض و بدنیال آن وراثتنان بر زمین می- انجامد. آیه ۵ سورة قصص: و ترد ان نن علی الذین استعففوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعل الوارثین من همن حقیقت است.

۸- قل هذه سبیلی ادعوالی الله علی بصیره انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المتشرکین- این آیه اصمیت ساخت و نعور و آگاهی در گردیدن به راه اسلام را بیان میکند. چه آتکه خداوند به پیامر میفرماید، بهندگان من بگو این راه من است، دعوت میکم بسوی خدا، با بصیرت و بیانی و آگاهی، من و هر آتکه تعیت کند مرا، حرکتی اعتدالی جهت دار بسوی غایت الله خواهم داشت و جزو متشرکین که متلای نشت حرکتی و فاد جهت و غایت حرکتی اند ننسم.

۹- در این رابطه آیه ۲۵ سورة توبه را بررسی می- کسم- لقد نصرکم الله فی مواضع کثیره و یوم حنین اذا جعینکم کثر تکم فلم تنق علیکم شیئا و فاقات علیکم الارض با رجبت کم و لیتیم مدینین.

بدرستکه خداوند در مواقع بسیاری شما را یاری داد و بوزه در جنگ حنین که کثرت لشگران و بسیار بودنشان به شنگان آورد مهرور نان ساخته نمود، اما غایدهای بحالتان نداشت (برائهمین غرور از دشمن شکست خوردید) و زمین با همه و معشنی بر شاتنگ شد و سراجام پشت بدشمن کرده، با بغار نهادید.

این آیه موصی، من اس حقیقت است که کثرت جمعیت پیروان و گردیدگان به اسلام موفقیت و پیروزی آن حساب نمی- آید، بلکه پیروزی و موفقیتان در این است که در قلوب استقرار یافته و تثبیت شده باشند و در کلیه حرکات و سکنات مومنین بدان، سطر داشته باشند.

(فمن الایمان ما یکن ثابتا مستقرا فی القلوب- من پی پابه و ستوی اربابان آن است که در قلبها تثبیت شده و استقرار یافته باشند) بطور کلی در رابطه با حیات و موفقیت و پیروزی هر مکتب و مذهبی متوازن گفت که موفقیت هر مکتب و هر ایمانی در این است که آن مکتب و آن ایمان ریشه‌های در اعماق وجودی انسان داشته باشد و منطق بر سرشت و فطرت آدمی باشد و در هر زمانی و در تحت هر شرایطی توان بر خود را با مشکلات و مسائل انسانها را دارا بوده، با سخگوی سارها و خواستها و آرمایها و ابدالهای برخاسته از فطرت و سرشت انسانها در بروسه حرکت استکالیان باشد. در این رابطه موفقیت مکتب اسلام که معقترس ریشه‌ها را در زرفای وجودی انسان دارد و با سخگوی سارها و خواستهای اسبا در هر زمان و در هر شرایطی است و بر خود را از توان برخورد با مشکلات و مسائل جوامع انسانها در هر مقطعی از تاریخ است، بسته به این است که از تحجر و انجماد و سکون و استحمار

و صحت رها شود و در صحنه زندگی حضور یابد و رشد و نمو حیات و خلاصت و آفریدگی داشته باشد. در اس صورت است که متوازن به گراس بوده‌ها این مکتب اصمیت داشت، چرا که بوده‌ها بر دس جهت به اس مکتب گردیدند که با سخگوی سارها و در گوسپا و دردها و بد حسنها و فلاکتها و ... با ساد و از فساد سارها سار و آزادی و عزت و قدرت و کرامت و اصحار و ... از راستان دارد. و اس همه یعنی آرمای توده‌های مردم در رفاهی از اسارت، و کسب آزادی و عزت و قدرت و کرامت و ... ریشه‌هایی بس عمق در زرفای وجود ساس دارد و سپس روی به اسلام گردیدند.

آری! راستی که امروز به تنها توده‌های ستمدیده، ایران بلکه همه خلقهای گرسنه، جهان چشم اسد دس مکتب دو حسانه داس ننسد که چگونه بدختی و فقر و اسارت و بدس و ذلت و زبونی ناخی اسطرطه شوم امیرالیم را از زندگی ملاک برایش می- زداید و موعو می- کند و در ازای آن آزادی و عزت و کرامت و سربلندی و ... از راستان سادرد. و اس همه امدرمانی است که احمارگران مذهبی و آتکه به اس گرایش سادافه توده‌ها و به اس کثرت محبت دلخوش دانساند و آبان را بدسبال خویش می- سید و بر آتد که از لباس مذمت و از عشق و احساس و تئور و همعانی باشد توده‌هاست به مذمت در جهت حقوق اهداف پلید خود بهره حوسن حاکم خویش را به اسم اسلام تثبیت کند، غافل از آنکه هیچ مردم، اگر توان با سخگوی به مشکلات و مصایب و بدختها و دردها و نیازهای زندگیشان را در اس مذهب مسخ نده نیافند، با بصورت حقیقی از روی می- آورند و انجمارگران مذهبی را که نان مذهبی را می- خوردند از آتکه قدرت بر سر خواهند آتد و یا به مکتبی روی می- آورند که از چنین توانی برخوردار باشند، مگر آنکه احمارگران مذهبی، سبها گوسه که مذهب را به مسخ می- کنند، خواست و آرمای و ادهال توده‌ها را سر مسخ کنند و برای مردم دردها و سارها کاذب و ساداهای فرعی ایجاد کنند و چند صاحب مشغولشان دارند و در جهت ماضع حوسن (ارتجاع) از احساس پاک مذهبتان بهره حوسن، اما بهر بغیر آرمای و ادهال برخاسته از فطرت و سرشت پاک بوده‌ها هر چند که چند صاحبی عرو در گرداب مسخت باشند، لیکن نجات توده‌ها از اس گرداب و آگاهی و آسانی اس به آرمایها و ادهالهایان در رابطه با حرکت بی- وقته سبگان مردمی امری است محرم، و اس، زمانی مسر است که با تلاش پیگیر پیشگان مردمی، اسلام از غرقاب مسخت و از چنگال احمارگران مذهبی رهسبر شود. یعنی بدسبال اسلام مسوق و پیروز سمد و رهسدر از گرداب مسخت، گسربیدگان بدان نیز از مسخت و از خود بیگانگی رها می- یابند و آرمایهای خویش را بازیابند و با سخگوی به نیازها و آرمایهای خویش (اسلام) را نیز اما چگونه؟ چگونه اسلام موفق و پیروز میشود، و از گرداب مسخت بدهد؟ سس امام در خطبه ۱۶ پاسخی روشن و ساسی شوا در اس رابطه دارد: ان هذلم یکن نصره ولا خلاصه یکنه ولا یقله و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعهده و امده، همانا پیروزی و شکست اسلام بستمه کثرت گردیدگان بدان و لشگران آرو با فلت و کسب لشگران آن نیست. دبامه دس خود خدا (اسلام) این است که سراجام بر دعتها و کجروسها و مسیرهای انحرافی غیر اعتدالی غلبه یابد و از گرداب مسخت برهد. و اس عمل توسط پیروهای کثشی خدا یعنی اسبابهای که در اس مسیر اعتدال و در دس خدا به مرحله برگشت یابند بری رسیده اند این دین را غلبه میدهند بر سایر دینها و مسیر انحرافی.

سح امام بوضوح روشن میسارد که دبامسم اسلام که متنی بر فطرت و سرشت خدا حوسن انسان است (به یاقوی شماره ۴ رجوع شود) چنین احباب میکند که سراجام بر سالیهای بار دارد و آن و بر بدعتها و کجروسها و ... غلبه یابد و از انجمار و مسخت برهد اسلام که در وجود الگوهای هر چند اندک متحقق شده در وجود آنها تجلی میکند بدس ترتیب موضح آشکار است که نجات اسلام از انجمار و مسخت در رابطه با حرکت و تلاش پیگیر پیشگان مردمی (و جنده الذی اعهده و امده و به تنع آن نجات خلقها از اسارت و بردگی و ذلت و ذبونی و مسخت و از خود بیگانگی امری است محتوم و جبری.

۱۰- در اس رابطه آیه ۱۵۷ اعراف بیان روشنی دارد، الذین یبعثون الرسول النبی الامی الذی یجونه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل یا مرم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبیات و یضع عنهم اصرهم والاغلال الذی کانت علیهم فالذین آمنوه و عزیزوه و نصحوه و اتبعوا النور الذی انزل معاولک هم المفلحون ۱۵۷ اعراف- کسانیکم سمرخ آورنده امی (مردمی) را که وصف وی در تورات و انجیل نیز ذکر شده تعیت و پیروی کنند، پیامبری که به معروفان و امیدارد و از منکر باز شان میدارد و پاکیزگیها و طیبات را حلالان میکند و پلیدیها و زشتها را حرامشان میدارد و زنجیرهای اسارت و قبود نامتی (اصر) و مرئی (اغلال جمع غل) کمر آسان بوده میسکند، کسانیکم بدو آتد آورده گرایش داشته بارش کرده اند و نوری را که بوی نارل شده دریافت اند و پیروی نموده اند، آنها خودشان رسکارانند.

نیکارگونه

نقشه از صفحه ۱

آتکه که در اسحا بود بطر ماس (یضع عنهم اصرهم والاغلال الذی کانت علیهم ...) اس است که از اهداف بارز ساسان بوده است که مل و رخصت اسارت مرئی و با مرئی را از وجود اسبا بردارد و از بردگی فکری و بردگی حسی برهاسدان و از هرگونه ممد و با بند ناردادهای آزاد شان ساریدناکه نتواند بدون هیچگونه مانع و رادعی رشد و تعالی و تکامل باشد.

ادامه دارد

استعمار امریکای لاتین از جانب اسپانیا و نا حدودی برتنال در حدود سه قرن ادامه یافت و سراجام در سال ۱۸۲۶ امریکای لاتین به قیمت از هم گسستن و باره باره دشمنی به استقلال دست یافت. با استقلال امریکای لاتین از چنگال استعمارگران کهنه کار جباری چون اسپانیا و برتنال در سال ۱۸۲۶ بر اثر توامی که ذیلا ذکر خواهیم کرد زمینه بسیار مساعدی جهت هجوم سرمایه داران و صنعتگران نوپائی که انقلاب صنعتی اروپا (انگلیس) چشم و گوشان را باز کرده بود و حرص و لمان را تحریک نموده بود مهیا گس. اینکه چرا استعمار گران اسپانیا و برتنال در ازای اعطای استقلال سیاسی به مناطق تحت سلطه شان، نفوذ و سلطه اقتصادی خود را بگونه‌ای نامرئی حفظ نکردند مربوط میشود به این که بنده اقتصادی این دو قدرت استعماری علی- رغم سوده‌های کلانی که از مناطق تحت سلطه خود به یغما می- بردند، از خود حوسن و خود بویائی را نگه- میدوید، بر خود را ننویدند و بتجشنا بارای آنرا نداشتند که جوانا دیگر قدرتهای استعماری که از یک بنده اقتصادی استعماری، نیروی بحریه آنها بود که آنهم بزودی در انجمار قدرت استعماری انگلیس درآمد (البته هلند نیز در ابتدا از نیروی دریایی سراجام برخوردار بود) بهر تقدیر قدرتهای استعماری اسپانیا و برتنال به مدت سه قرن سلطه نظامی- سیاسی خود را و در ظل آن استعمار بهره‌مشی را از خلقهای زیر کرسیده شده امریکای لاتین ندوام بخشدند و سراجام بعد از سه انقلاب بزرگ، انقلاب صنعتی در انگلستان و انقلاب سیاسی در امریکا و انقلاب اجتماعی در فرانسه محور به ترک اس سلطه شدند و به استقلال مناطق از هم گسسته امریکای لاتین کردن نهادند، چرا که چنانچه قیلا "نگفته شد، در برابر اقتصاد نظم یافته مبتنی بر انقلاب صنعتی و نیز قدرت بحریه پیشرفته‌ای که در انجمار اروپا و بالاخص انگلیس بود، یاری آنرا نداشتند که با حفظ روابط استعماری اقتصادی خود، استقلال سیاسی به این مناطق (امریکای لاتین) ارزانی دارند. در رابطه با امریکای لاتین همانطور که قولا " اشاره کردیم، قدرت استعماری اسپانیا بیشتر از برتنال رخنه و نفوذ و سلطه استعماری داشت، چرا که سلطه استعماری برتنال تنها حول و حوش برزیل بود، در حالیکه اسپانیا بر بخش عظیمی از خاک این خطه که مشتمل بر جزایر آنتیل، کوبا و سن دومینیک و بدنیال آن بر امریکای مرکزی یعنی مکزیکو ... تسلط داشت، و بهمین لحاظ است که این منطقه به امریکای اسپانیا مرسوم بود و در همین رابطه زبان غالب مردم این نواحی حتی تا امسروز اسپانیولی است.

نگشای که در رابطه با استعمار اسپانیائی، برتنالی، حائز اهمیت است، این است که سلطه جبارانه این دو قدرت استعماری بتدریج از تعداد نفوس مناطق تحت سلطه شان می- گاست و در نتیجه این کاهش، نیاز میری به حمل برده از مناطق افریقائی به امریکای لاتین پیدا میگردند تجارت برده از افریقا به امریکای لاتین، بویژه حوزه کارائیب، و در صورت کلی تر، از اسبیا تجارت برده که در اصل اقتصاد اقتصادی داشت در رابطه با حیات استعمارگرانی چون برتنال و اسپانیا بستگی داشت. بهمین لحاظ است که می- بینیم به این مسئله یعنی تجارت برده کیفیت دروغین برتری نژادی را اضافه می- کنند، تا که آنرا بوجه و منطقی جلوه دهند. براین اساس جای هیچ شکی باقی نمی- ماند که، بردگی زانیده برتری نژادی نیست، بلکه بالعکس برتری نژادی زانیده بردگی است. بدین معنا که استعمارگران در ضمن تجارت برده، مسئله برتری نژادی را علم کردند تا که عمل ضد انسانی خود را بوجه و منطقی بنمایانند در همین رابطه استعمارگران قهاری چون برتنال و بدنیال آن، هلندیها و انگلیسها که نیاز اسپانیا به نیروی انسانی از طریق حمل برده و غلامان سبیه از افریقا به امریکای لاتین برآورده میگردند، سوده‌های هنگی را عاید خود ساختند که منجر به رشد و ظهور استعمارگران نو پای دیگری چون هلند و انگلیس و در بی آنها فرانسه شد. براین اساس با گذشت بیش از یک قرن از عمر قدرتهای استعماری اسپانیا و برتنال قدرتهای استعماری جدیدی با آتکه به نیروی دریائیشان پا به عرصه ظهور نهادند و برشیرت راز هان و آن را طعمه سوارانها و توفسطنیلیها و فزونیخواهیهای خویش فرار دادند، کمی تا نیمه در خارج شدن امریکای لاتین از چنگال اسپانیا بنویدند.

نصفه از صفحه ۷

عواملی که در استقلال امریکا لایسن در ۱۸۲۶ نو تر بودند: در رابطه با واره استقلال ایستایی گفت که امریکا لایسن بارهانش را جنگل استعمارگران کهنه کاری چون اسپانیا به معنای واقعی کلمه استقلال میافت، بلکه راهانی جنگل را پس از استعاری، کوهانی دیگر تحت سلطه کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا که نیاز مرمی به منابع اولیه و بازار مرمی داشتند قرار گرفت.

بطور کلی عواملی که در راهانی امریکا لایسن از سلطه استعاری اسپانیا پیش مو تر داشتند به انقلاب صنعتی انگلیس، و انقلاب سیاسی امریکا و انقلاب اجتماعی فرانسه بودند. بدین ترتیب که اولاً انقلاب صنعتی در انگلیس، ثروتمندان انگلیسی و صاحبان صنایع را نسبت به سرزمین زرخیز و منابع و معادن امریکا لایسن و بازار مرمی آن ناحیه حریص و آرمند نمود. در سایه این حرص و آژ، انگلیس استعمارگر چشم طمع به امریکا لایسن دوخت و از هر وسیله ای در جهت خارج ساختن آن از دست رقیب خود استفاده میکرد. ثانیاً "انقلاب سیاسی امریکا شمالی، که این منطقه را به یک مرکز انقلابی بدل کرده بود، در انقلاب امریکا لایسن تأثیر مهمی داشت. و خلاصه انقلاب فرانسه که یک صورت دیمیدی داشت: از یک سو جریانات روشنگری و افکار و عقاید مترقیانه و آزادخواهانه جاری در فرانسه در بیداری ملل امریکا لایسن مؤثر افتاد و از سوی دیگر توسعه طلبیهای مایلثون که بعد از این انقلاب از آن سر بر آورده بود تصف قدرت استعاری اسپانیا را موجب شد، که در نتیجه آن زمینه حرکت های آزادی بخش و استقلال طلبانه در امریکا لایسن مهیا گشت، بدین ترتیب توسعه طلبیهای مایلثون موجب گشت که وی به اسپانیا حمله برد و آنرا وادار به مقابله با قدرتهای برتر اروپایی چون انگلیس کند. این حمله که منجر به سقوط حکومت اسپانیا و

حاکمیتی برادر مایلثون به تحت سلطنت احامید، رستم سورس و افکار خلفای تحت ستم امریکا لایسن را فراهم نمود. توسعه طلبیهای مایلثون با برکنار شدن احسان ملیت و با سواستیم در اروپا، زمانی که با رایت قدرت در مایلثون انگلیس نوام گشت، منجر به سقوط مایلثون شد، اما در دنبال آن جریانات استقلال طلبانه امریکا لایسن بقوت خود باقی ماند و ادامه یافت. در این رابطه همراهی و همکاری اسپانیا و انگلیس در دفع ارسن اشغالگر فرانسه و بیرون راندن آن از سرزمین اشغال شده اسپانیا و سر همگانی سوداگران و سرمایه داران امریکائی با اسپانیا (اسپانیا بازار مرمی مواد تغذیه صادره از امریکا بود).

علی رغم حمایت و پشتیبانی انقلابیون امریکا شمالی از انقلابیون و مارکس امریکا لایسن موجب شد که انقلابیون در ننگی سیاسی قرار گیرند. اما دیری نماند که صنعتگران و سرمایه داران انگلیسی دست اندازی به امریکا لایسن و گسترش سلطه استعاری خود را بر آن نواحی را بر دوستی با اسپانیا ترجیح دادند، چرا که دیگر دشمن مشترکی چون فرانسه نداشت که محصور به اتحاد و اتصال در برابر دشمن واحد باشند. بدین ترتیب استعمار انگلیس بر امریکا لایسن دامن گسترده و غارت و منابع و مواد خام این ناحیه توسط سرمایه داران و صنعتگران آغاز شد.

اما از آنجا که اولویت

و بسش اقتصادی صنعتی انگلیس با بندر سرخ کمتر و کمتر میشد و کشورهای صنعتی دیگری چون فرانسه و ایالات متحده آمریکا با به عرصه ظهوری نهادند، در نتیجه رخنه و نفوذ سرمایه داران و صنعتگران آلمانی و فرانسوی و برکناری بدین ناحیه (امریکا لایسن) آغاز شد. سلطه اقتصادی استعمارگران مجبور و مسلح به صنعت دوران جدیدی از استعمار خلفای محروم جهان (افریقا-آسیا و امریکا لایسن) بحساب می آید، پیشقراول این نوع از استعمار قدرت استعاری انگلیس بود، چرا که سایه آنجه که قبلاً "نیز ذکر شد، انگلیس

بعنوان اولین کشور اروپائی که انقلاب صنعتی در آن رخ داد، نیاز مرمی به منابع اولیه و مواد خام و نیز بازار مرمی و سوهایی اساسی استوکه مناطق (افریقا-آسیا-امریکا لایسن) داشت. البته انگلیس، قتلار انقلاب صنعتی نیز با دست یافتن به قدرت بحره همراه با دیگر قدرتهای استعاری هلند و فرانسه، استعمارگران اسپانیائی و برتانی را با حدودی به عقب رانده بود و به عنوان یک قدرت استعاری حضور داشت، بویژه در رابطه با تجارت برده از افریقا و رابطه استعاری ماده لایتنی سوداگران انگلیس با هندوستان. اما قدرت استعاری انگلیس و اسپانیا استعمار از بعد از انقلاب صنعتی شکلی منظم و سیستماتیک بخود گرفت و بتدریج که قدرتهای صنعتی جدید در دیگر کشورهای اروپائی بکوش میبافت بر تعداد استعمارگران افزوده میشد. و در مراحل استعمارگران را روبروی یکدیگر و امیداشت. در رابطه با امریکا لایسن نیز مسئله بهمین ترتیب بود، بدین نحو که با راهانی امریکا لایسن از سلطه استعاری انگلیس و برتغال، و قرار گرفتن این منطقه در تحت سلطه استعمارگران انگلیس و بدینال آن آلمان، فرانسه و امریکا، شکل جدیدی از استعمار و صورت منظمی از استعمار بر آنها اعمال شد. یکویکه منابع و مواد اولیهشان بطری منظم تاراج میشد و نیروی انسانیان تحت اسارت صنعت غرب قرار میگرفت و در عوض کالاهای مرمی از مالک پیشرفته صنعتی بسوی آنها سیل آسا سرازیر میشد و بازارهای مرمیشان را بنصب می نمود.

اما از آنجا که تحلیل ما برآمون مسئله ننگاراکوه است و جهت تجزیه و تحلیل این انقلاب لازم است که چگونگی ورود امریکا و گسترش سلطه استعاری را بر امریکا لایسن بدانیم، لذا با توجه به تاریخچه استعمار در امریکا لایسن که فوقاً ذکر شد به چگونگی ورود ایالات متحده به امریکا لایسن و گسترش سلطه استعاریش بر این ناحیه بپردازیم، ادامه دارد.

ارزیابی نفسانی: اولین رسالت خود سازی پیشگام است،

برای نجات از گرداب پراگماتیسم.

مقدمه:

نگار بنده و هر دروئی که بگوید و ... از چشم فاضی بهمان خواهد ماند!

براستی که صحنه عجیبی است: حکمهای که تنها، موافقت منجم با فاضی است کمی نوآند آژ تشکیل دهد! و باز اینکه چنین دادگاهی تشکیل شده و رسمیت نیافته است، منجم میتواند بدون اعتراف به جرم خویش، آزادانه بگردد و سرش به کار خودش بندد باشد، اما به محض اینکه دادگاه تشکیل شد و رسمیت خود را اعلام کرد، دیگر منجم، هیچ راه گریزی ندارد و ناچار است که به جرم خویش اعتراف کند و برای اینکه دوباره مرتکب این جرم نشود، به حکم دادگاه گردن نهاند! اما عجیبتر از همه اینجاست که این، تنها حکمهای است که منجم را در اجرا، یا عدم اجرا، حکم دادگاه "آزاد" میکند، همانگونه که در تشکیل یا عدم تشکیل آن، "آزاد" بود!

"حاشا! انفسکم قبل ان تتسوا بنفسکم! از آنیکه (در محکمه عدالت خداوند، به) حساب شما رسیده شود، خود (در محکمه خویش) حساب خود را بررسید!"

از دیدگاه علی (ع)، این من دروغین و کاذبی که بین انسان و "خود راستینش" حصار کشیده است حتماً محاکمه خواهد شد، حال چه در "دادگاه خویش" و چه در "دادگاه الهی". تفاوت این دو در این است که حکم دومی برخلاف حکم اولی، حقیقی الاجراست و منجم را گریزی از آن نیست، همانگونه که تنگنالی نیز اجتناب ناپذیر است! و بهمین دلیل است که علی (ع) میگوید: پیش از آنکه دادگاه دوم تشکیل شود و به جرائم تان رسیدگی کند، شما خود، دادگاه اول را تشکیل دهید و به حکم آن گردن نهید!

اما باید دانست که "با خویشن خویش" خلوت کردن و او را به محاکمه کشیدن، هرگز به معنای جدا شدن از دیگران و خیزیدن به کنج انزوا و عرفا و رهبان سلگن نیست. چرا که آنزمان انسان میتواند بخود بیندیشد، که در اندیشه دیگران باشد و آنزمان از خویشن غافل است که از دیگران غافل باشد!

"لین رهبانیه فی الاسلام - در اسلام، درون گریزی و عزلت نشینی محلی از "اعراب ندارد" (پیر سر). خود فروشی و بیگانگی با خویشن، نتیجه مستقیم غرق شدن در روزمرگی ها و اسالت بخشیدن بدانان است که این خود، عبارست از "پراگماتیسم". بیابان، به محاکمه کشاندن خود، که همان ارزیابی نفسانی است، تجسس و شوکانی در غرقاب روزمرگی و پراگماتیسم، برای یافتن و بیرون کشیدن "من" از دیرین آهنگست.

"تکون، برگ است و سکوت همراه با سکون"، زندگی در خویش

آیا تاکنون با خویشن خویش خلوت کرده ایم تا ساعتی را به "خود" ببندیم؟

"آیا تاکنون "خود" عبران خویش را، آنگونه که هست، در مقابل "خویش" به نمایش گذارده ایم؟

"آیا تاکنون، "من واقعی" خویش را در مقابل "من حقیقی" امان، به محاکمه کشانده ایم؟

و آیا تاکنون در خلوتگاه محکمه این دو "من"، به زوایای پنهان و نهفته، در وجود "خویش" دست یافته ایم؟

آیا تاکنون فارغ از غوغای هیمنه زندگی و دور از سرسام صبح گنده آن، در گوشه ای نشینیم و از خود پرسیده ایم که: "راستی، "من برای چه" به اینجا "آمده ام؟" و آیا تاکنون، برای پاسخ به این سؤال، به یکدک گواهی و شواهد زندگی سراسر خالی از "خویش" امان برداخته ایم و به گذشته ها و گذشته های دور، و نزدیک خویش نظر افکنده ایم که چه بوده ایم و چه هستیم و چه کرده ایم و چرا کرده ایم و چه نکرده ایم و چرا نکرده ایم و ...؟

آیا تاکنون، "خویشن" فراموش شده خویش را در پاسخ به این سؤالات یافته ایم؟ و آیا هنوز هم، او را یافته داریم، یا که دیگر بار فراموش کرده ایم؟

و سرانجام، آیا تاکنون، بخود این جرات را داده ایم که آن "من" و دروغینی را که تمام لحظه لحظه زندگی امان را بر کرده است و به ما، یک شخصیت غیر حقیقی و دروغین داده است، به میز محاکمه بکنیم و جرائم سنگینی را که مرتکب شده برایش بازگو کنیم و به او، این فرصت را بدهیم که خود را اصلاح کند و غرامت آن جرائمش را شمرش را بپردازد؟

براستی که چه لحظات پرشور و پرتکوهی است، حضور در محکمه خویش! آدم احسان میکند که بدور از تمام قیل و قالها و های و هوهای زندگی بی خویشی، اکنون دیگر "خودش" است. "خود" عبران "خویش" را در مقابل خود ببیند و مستقیماً "به او خطاب میکند: چرا که دیگر در اینجا هیچ جز و حصار، از همان مرز و محارهایی که همیشه زندگی خالی از خویشن، او را از "خود" جدا ساخته بودند، قادر نیست که باهم بس "بود" و "نمود" او فاصله ایجاد کند.

در صحنه پرتکوه این دادگاه، دیگر منجم قادر نیست دروغ بگوید، و به باقی بماند، نیز یک نگار بنده، فاضی را در "خلوت" ببیند، حقایق را کتمان کند، به جرم خویش اعتراف کند، مقام و لباس خویش را واصله قرار دهد و ... و هزاران دوز و کلت دیگر! در این دادگاه، منجم فاضی، هر دوکی هستند! و بدین خاطر، هر نیرنگی را که منجم

خویشی که از "خود" میگوید (رهانیت)!" "سکوت منهای سکون" نیز زندگی در خویش است، اما زندگی بی که سرانجامش "یافتن خویش" است نه "کم کردن آن!" بی چه زیبات سکوتی که انسان را به تجسس در خویش وادارد و خود کم ندهد! راهیابد!

"تنهایی"، نجات از اجتماع نیست، بلکه نجات از عوالمی است که انسان را از خویش و از اجتماع خویش جدا میکنند، و این "تنهایی" همان است که گاهی، قبل از شروع حرکت اجتماعان برمیگرددند تا پیش از اینکه اجتماع را دریابند، در "سکوت این تنهایی" خود را دریابند. چرا که "خود نیافته"، نمیتواند "دیگر یابد" باشد!

"اجتماع" کشتزار است و "خود"، بذری میبازد در این کشتزار خوب رشد کند، که خاصیت همگونی با آن را داشته باشد و در این رابطه، ارزیابی نفسانی با خود اندیشیدن، کوشی است در جهت همگون کردن "بذر" با "کشتزار"!

مرگ یک جامعه زمانی است که افرادش، خویشن خویش را بغراموشی میبزدند و در گرداب پراگماتیسم با علزدگی اسیر ممانند.

و "حیات" یک جامعه، آن زمان تحقق میبذیرد که افراد آن، "به خویش اندیشیدن" را خوب، بیاموزند!

کسی که در "خود"، کم کند، در "اجتماع" هم کم خواهد شد! پس برای نجات از این کم شدگی، ابتدا باید "خود" راهیابد!

بهترین حکم سنجش نقلی بودن یک فرد، میزان مبارزه نفسانی اوست نه میزان مبارزه اجتماعی اش:

"مرحبا بقوم قفوا جهاد الاضر و بقی لهم جهاد الاکبر! فقال یا رسول الله، ما الیهاد الاکبر؟ فقال: جهاد النفس!"

پس بفرمود: آفرین به قومی که مبارزه کوچکتر (مبارزه اجتماعی) را پشت سر گذاشتند و مبارزه بزرگتر، پیش رویشان است! پرسیدند: ای رسول خدا، چیست آن مبارزه بزرگتر؟ پاسخگفت: "مبارزه نفسانی".

آغاز تولد انسانیت انسان، آغاز توجه او به خویشن خویش است زیرا با خویش بودن است که انسان بودن را مفهوم میبخشد و بی خویشی بذر فاضی است که از آن، گناه هزه روید و سرانجام، باغیان طبیعت (ست الله) آژبا خواهد چید!

تمام تبلیغات "خویش"، مستوجه است تا "ناس" را از بخود اندیشیدن بازدارد چرا که او بخوبی آگاه است که اگر "ناس" بخود اندیشد، دیگر لحظاتی هم او را تحمل نخواهد کرد. و بهمین دلیل است که پیامبران، با سلاج "یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم ... (۱۵۵ مائده)، می آمدند تا "ناس" را در "سکوت تنهایی اش" به

بقیه در صفحه ۱۵

ویژه نامه کردستان

بقیه از صفحه ۱

که گلستان بارور شده و لاله های رویشده از خون سرخ شهیدانش، فضای زندگیش را عطرآگین می سازد و طراوت نمی بخشد و در عوض کاختهای آتشی را که به دژ استبداد خربیده اند، و سگر جدید امپریالیسم را بی میریزند (ارتجاع) طراوت و تازگی بخشد و ...

آری! امروز روزی است که ما سوسیالیست ها انقلاب سوسیالیستی را به پا می داریم و با انقلاب فراتر رفته و منوجه خود انقلاب نیزگشته و هندارصدها با گلوله های بغض گرفته و با خون سرخ نقش بسته اند بر زمین، هندار صدها به آتشی که هندارهای بخون بسته را در سافند و گوشت و جشم های خود را در برابر آن سستند. هندار میده به آتشی که هندارهای آتش قبل از توفان را در سافند و به کج کاختها و ذره های استبداد و سگر جدید امپریالیسم خربزند تا که گرد و غبار و توفان خشم خلق نیاز دارند! هندار میده!، هنداری بس عظیم که در جای جای میهنان طنین افکنده و بانگ برآورده: تا امروز از دولت و رهبران انقلاب و از خود انقلاب خبری ندیدم، توان برخورد با مشکلات و بدبختیها و سیه روزیهای خود را در آنها ندیدم، هندار میده از فردا ... که فردا نیاز خود اسلام روی گردان خواهد شد و جوانان امروز که روبروی دولت و رهبران انقلاب و خود انقلاب ایستاده ام، فردا نیز با اسلام به مقابله بر خواهد خاست و بدنیال مکنی میروم که توان برخورد با سیه روزیهایم و یاری تحقق آرمانهایم را داشته باشد! بدست خدا با اسلام علی و ابودر تواننده مبارزه برخاست بلکه مبارزه با اسلامی بر خواهد خاست که در انحصار کتب الاحیاء است و توجیهگر ظلم و ستم عثمان! با اسلامی به مبارزه بر خواهد خاست که در انحصار ارتجاع حاکم است و توجیهگر ظلم و ستم و استعمار امپریالیسم جهانخوار و سرمایه داری وابسته است! با اسلامی به مبارزه بر خواهد خاست که امید امپریالیسم بر آن است ناآرام چاقی سازد و بر فقر کنوینس فرود آورد و به تبلیغ و ترویجش در جهان گرسنه بپردازد! با اسلامی به مبارزه بر خواهد خاست که مدغم با روحانیت است و توجیهگر ثروت و کثرت نرساندن و کثرت گران و نصیحت گر به آنان! با اسلامی به مبارزه بر خواهد خاست که حتی اندکی از بار ظلم و ستم امپریالیسم را از دوش برداشته! با اسلامی به مبارزه بر خواهد خاست که در انحصار شریع قاضی هاست و فتوا به قتل حسین ها، سلبیلهای راستین مکتب اسلام و تشیع علوی، میدهد و ...

آری! پیداست که اسلامی که توده ها در آنند از آن نومید خواهند گشت نه از اسلام راستین و تشیع علوی است و نه از اسلام ابودر استخوان بدست و توفنده بر سر عثمانها و کتب الاخبارها است و نه از اسلام ...

براستی وای بر پیشگامان مردمی اگر زمانیکه توده ها از تشیع صفوی رمیده شوند، تشیع علوی را بدانان عرضه نکنند! وای بر پیشگامان مردمی اگر تشیع علوی را که امروز بدست فراموشی سپرده شده، خود نشانند و به توده ها نشانند! وای بر پیشگامان مردمی اگر امروز بدست روی دست گذاردند و نشان باشند که توده ها از اسلام انحصارگران برمند و خود تحفه ای که بدانان عرضه کننوشناخته و نداشته باشد!

آری! امروز اگر توده ها از دولت و رهبران انقلاب و انقلاب نومید گشته اند و اگر چه فردا از اسلام انحصارگران، اسلام کتب الاحیاء را رمد می شوند و نومید، اما امید بالقوای در آنان نسبت به پیشگامان مردمی بافت میشود که نوید بخش به پیشگامان مردمی است، این است که پیشگامان مردمی امید آتیده خلقتند و این پیشگامان مردمی اند که می بایست تا هم اکنون با آتشی که بخشدین به توده ها (استراتژی پیام) و ارتقاء سطح آگاهی آنان نسبت به اسلام علی و ابودر، آتیده انقلاب را روشن سازند و به خشم و نفرت آنان نسبت به اسلام انحصارگران سرعت و شتاب بخشد.

لذا سکه هندارمان اینبار به پیشگامان مردمی است!، هنداری نوید بخش و امید دهنده!، هنداری که به پیشگامان مردمی مسئولیت میدهد تا که حرکت و تلاش خود را در جهت شناخت اسلام راستین و تشیع علوی و نشانندن آن به توده ها می وقفه ادامه دهد. هندار میده که بریختن توده ها از اسلام سبب شده به اسلام علی و ابودر، آتیده انقلاب را روشن گریهای پیشگامان مردمی از اسلام راستین و نشانندن آن به توده ها می آری است جبری هندار میده ...

پس گزینی بر تحلیل گذشته ها در رابطه با بحران کردستان

سائلی که در تحلیلهای گذشته ما برآمده بحران کردستان مطرح

ما ختم می سازیم این امر بود که اگر این بحران بر جوردی منطقی و صحنه از سوی دست اندرکاران سیاست حاکم صورت نگرد، به بحران مزمن و تهدید کننده ای تبدیل خواهد گشت و زمینه ساعدی را جهت ضربه بپذیری هر چه بیشتر انقلاب از برای امپریالیسم - صهیونیسم فراهم خواهد کرد. بدین ترتیب جای هیچ کس و شکی باقی نخواهد ماند که امپریالیسم جهانخوار بیشتر از هر چیز از تداوم این بحران بهره خواهد جست چرا که به استعدالاتی که دلا بر سرش میسر داریم واقعه کردستان تنها بصورت یک واقعه و حادثه خلقی الساعه و خلاصه یک تصادف و با یک درگیری محدود نمودن میسر نیست! در رابطه با توطئه های امپریالیسم صهیونیسم جهانی منافع و مقصود واقعی خود را باز میسازد، رابطه ارگانیک این واقعه با توطئه های امپریالیسم - صهیونیسم به مثابه این نیست که در منطقه فقر و بدبختی و گرسنگی فلک بار - معیون رسیده ساعد وجود نداشته باشد و به تعمیر دیگر مهج وجه بعضی کننده تحلیل های گذشته مان که به زعم پاره ای از افراد حاصل برخورد مکانیکی بوده و بیشتر حول و جوش مسائل درونی دور میزند تا بیرونی، نیست چرا که صرا تا کیست مکتب که به فقر و محرومیت و بدبختیهای فلک بار حلقه های ستمیده گردان - معیون زینت های ساعد جهت توطئه های نوا امپریالیسم صهیونیسم انکار نمی کند بلکه در ادامه همان در اینجا می خواهم روشنی سازم که چه کسانی از این - زمینه و از این بحران بهره میبرند و چه کسانی زیان می بینند؟ آنچه که صورت حقیقی این مسئله را روشن میسازد تداوم واقعه و استمرار بحران منطقه کردستان است، که محرک اصلی ما در تحلیل کنونی مان بحساب می آید. چرا که استمرار این بحران اگر چه صورتی پیچیده و مهم به مسئله داده است، لیکن در بر سه حرکت پیچیده خود یک سلسله از مسائل را روشن و آشکار ساخته است.

در تحلیل گذشته مان، جناحی فوقا ذکر شد، بیشتر توجه مان به زمینه عینی واقعه بود تا زمینه ذهنی آن، اما در اینجا می خواهم بیشتر زمینه های ذهنی این بحران را مورد بررسی قرار دهم. زمینه های ذهنی این بحران بی هیچ شکی در رابطه با سیاستهای بین المللی است، که در این تحلیل مورد مذاقه قرار میگیرد.

۱. رابطه بحران کردستان و سیاست های بین المللی

قبل از هر چیز بایستی در نظر داشت که بحران کردستان یک بحران منطقه ای درون مرزی نیست، که در دو استان غربی ایران صورت گرفته باشد. بلکه خود نموداری است از سیاست امپریالیسم جهانخوار و صهیونیسم ضد انسانی. که با ویرانه گری فروخواهی و توسعه طلبی ضد انسانی خود در تگابوی آن هستند که به اهداف تجاوز کارانه خود جامه عمل پوشند و در این راه دست به نابودی خلقهای مظلوم و محروم کرد میزنند و به قیمت نابودی آنها به قیمت تفتار و نابودی پاسداران بر - شور و احساس، فداکار خالی از آگاهی نسبت به مطالب مبارزاتی توحید که میبایست بدور آن کشیده اند از برای چه میبایست، از برای آنکه نمی گنجند اما میدانند برای چه می گنجند، خواهان تحقق اهداف پلید و ضد انسانی خویشند.

امپریالیسم زخم خورده از انقلاب جمهوری بهم ماه گذشته، به سبب در تلاش است که ضربه قبلی خود را بحران کند و صهیونیسم ناگ اوت شده نیز می گوید تا که حربه سرنی فلسطین را تصف کند. بدین - است که تصف حربه سرنی فلسطین از برای صهیونیسم امکان پذیر نیست مگر آنکه دوباره جهت حرکت انقلاب را به سمت منافع امپریالیسم سوق دهد.

مهمترین و تنها زمینه مساعد حرکت امپریالیسم در جهان زیر سلطه میلیتاریسم است که امپریالیسم در رابطه با آن، دیگر زمینه های حرکتی خوش را یعنی تکنوکرات و بوروکرات را حفظ می کند. امپریالیسم تا آنکه توانایی تسلط بر کشورهای زیر سلطه را دارد که میلیتاریسم در کشورهای زیر سلطه حفظ شود. بگونه ای که اگر میلیتاریسم ضربه بپذیرد امپریالیسم یعنی تکنوکرات و بوروکرات هم ضربه و لطمه می بیند، چنان که میلیتاریسم نگاهان بوروکرات و تکنوکرات است و اصلا اساس امپریالیسم که در مقطع کنونی پنتاگون بدست اطلاق میشود مبتنی بر میلیتاریسم و سیاست میلیتاریستی امپریالیسم که بازار اسلحه از برای آن فراهم میسازد است. بنابراین شرایط حیات امپریالیسم همان میلیتاریسم است که ضربه بپذیری آن به مثابه ضربه بپذیری امپریالیسم بحساب می آید.

مهمترین عاملی که امپریالیسم در رابطه با انقلاب خلق ویتنام در افتادن این است که از راه خلقا توانایی نابودی میلیتاریسم و در نتیجه نابودی سلطه امپریالیسم را داراست. بدین ترتیب که خشم و کینه و بسج هکنانی توده ها در مبارزه با امپریالیسم با در هم شکستن کردستان

میرود تا که امپریالیسم را نابود سازد و بدنیال آن نیروهای مردمی را جاکریس عمال امپریالیسم نماید. بر این سنا امپریالیسم جهانخوار در رابطه است که نابودی میلیتاریسم، نابودی امپریالیسم است چرا که در تحت حاکمیت میلیتاریسم و سنا میلیتاریسم خنک و سکون را است که استعداد انسانی و توانم آنان سرکوب میگردد از شکوفایی باز میماند تا که مبادا در تحت شکوفایی استعدادات و توانم آنان سرکوب شود بر سر و شوش شوند. روی همین جهت است که امپریالیسم در رابطه با تجربیاتی که نسبت به انقلابات خلقی ضد امپریالیستی تحصیل نموده، حفظ میلیتاریسم و ارتشهای مزدور وابسته بخود را شرط دوام و بقا خود میدانند بر همین اساس در رابطه با انقلابات خلقی ضد امپریالیستی کشورهای زنده سلطه می گویند تا اولاً مستقیماً وارد معرکه نشود و خاطره ویتنام را زنده نکند، چرا که خشم بیش از حد توده ها در رابطه با رویارویی مستقیم با امپریالیسم نکل میگیرد و نمودار میشود، تا نانی، تا آنجا که میبایست سعی نماید تا که حتی ارتشهای مزدور وابسته خود را نیز وارد معرکه نکند و اگر هم وارد مبارزه با مردم شدند، تا آنجا به پیشی روند و سرکوب کنند که منطقی و نابود نشوند و در نتیجه موجودیت امپریالیسم بخطر نیفتد، و در بی همین سات میگویند که انقلابیست خلقها به ثمر نرسد و موضع ضد امپریالیستی شان تشدید نشود، چرا که در تداوم آن، چهره کربده امپریالیسم از برای خلقها بیشتر از پیش آشکار میشود، از طرفی دیگر رشد خشم توده ها در تداوم انقلاب موجب رشد انقلاب و حرکتیهای ضد امپریالیستی میشود.

بدین ترتیب موضوع آشکار است که ارتشهای مزدور وابسته بخود را در جهان گرسنه نا آگاه رویارویی خلقها و انقلابات آنها قرار میدهد که موجودیت میلیتاریسم و به تبع آن موجودیت امپریالیسم جهانی تهدید به نابودی نشود. در این رابطه بود که امپریالیسم جهت حفظ موجودیت میلیتاریسم و به تبع آن موجودیت امپریالیستی خود در کنفرانس گواد لوب تصمیم گرفت که دست از پشتیبانی شاه بردارد و بدنیال آن از تداوم رویارویی ارتش با خشم انقلابی مردم مناصت بعمل آورد تا از تلاشی و نابودی میلیتاریسم جلوگیری کند.

چه آنگاه که به آنجا که فوقا گفتیم سرخشی شاه بر اساس پشتیبانی امپریالیسم و نیز تداوم رویارویی ارتش با مردم خشم و نفرت بیش از حد مردم را نسبت به امپریالیسم حامی شاه و بدنیال آن تلاشی و نابودی ارتش را با برامی آوردن آن بود که در این کنفرانس جهت نجات امپریالیسم تصمیم گرفته شد که امپریالیسم دست از پشتیبانی شاه بردارد و به بدنیال آن جهت حفظ میلیتاریسم نیز تصمیم گرفته شد که امپریالیسم ارتش را وادار به تسلیم کند تا با تسلیم در برابر مردم موجودیتش حفظ شود چرا که در صورت تداوم رویارویی ارتش با مردم در غیاب شاه میلیتاریسم و بدنیال آن امپریالیسم شکست مفتخانه ای را دریافت میداشت لذا در این رابطه بود که هویز جهت دریافت اطمینان خاطر از سران ارتش مبتنی بر عدم رویارویی با مردم بمباران آمد و در پی ورودش به ایران، ارتش در صدد برآمد که در برابر مردم عقب نشینی کند، تلاش هویز در این رابطه تنها منجر به تسلیم و عقب نشینی ارتش شد در حالیکه گارد شاهی و حوایدان که در رابطه با بافت نگوینش وابستگی بیشتری نسبت به استبداد داشت، حاضر به قبول این معامله امپریالیستی نشد و چنان ارتش عقب نشینی در برابر مردم را نپذیرفت. البته در یک مقیاس کلی هم گارد شاهی و حوایدان و هم ارتش زنجیر وار به میلیتاریسم جهانی امپریالیسم متصل و مرتبط بودند لیکن گرایش بیشتری نسبت به شخص شاه در گارد چشم میخورد لذا در این رابطه امپریالیسم تصمیم به تغییر و تحولانی در گارد گرفت که کشته شدن بگلری و بدنه ای و تنها گذاشتن گارد در صحنه عمل بدون حمایت ارتش در روزهای

بدون حمایت ارتش در روزهای

۲۱ و ۲۲ بهمن ماه گذشته، همگی در رابطه با آن بود. چرا که امپریالیسم در جهت تار و پودن انقلاب و جلوگیری از تداوم آن با رویارویی با ارتش، سعی بر آن میداشت که میلیتاریسم را به تبع آن موجودیت خود را تداوم بخشد. اما در عین حال پیروزی مردم در همین دوروز مبارزه ضربه ای بر پیگرد ارتش وارد ساخت که امپریالیسم میبایست به ترمیم آن بپردازد این ضربه عبارت بود از بهم خوردن انسجام و یکپارچگی ارتش که در باصورت بدیهی است که بحران تنها با وحدت و انسجام بخشدین به ارتش و تجدید سازمان آن میسر میسر است.

واقعه خونین پاره که "قلا" مورد بررسی و تجزیه و تحلیلش قرار دادیم قبلاً اینگونه گفته بود که در رابطه با منطقه کرد، خود جریانی بود

بقیه در صفحه ۱۰

والفقه‌گردستان به سفره آمادہای مبدل شد کہ میهمانان